

(گرگان) از «ترزل» مانعت بعمل آمد. در جهه شرق نتوانست از بارفروش (بابل) تجاوز نماید.

گزارشی که «دوپره» راجع بمسافرتهای خود، در دو جلد، منتشر ساخته یکی از پرمغزترین کتابهایی است که راجع با ابتداء قرن ۱۹ و همچنین در خصوص ایران به رشته نگارش درآمده بود. توقف طولانی او در بین اهالی باعث شده بود که اطلاعات بسیار و مختلفی بدست آورد. علائم راههای مختلفی که او جمع آوری کرده بسیار مفید بود. همچنین برای اولین بار توضیحات مفصلی از تشکیلات ایلات کشور و محل سکنتی و قوای آنها بعمل آورده بود. شرح مجددی که او از عرضهای جغرافیائی بر طبق تشخیص «ترزل» مخصوصاً از شیراز و یزد داده، بسیار قابل توجه بود^۱.

مسافر عالی مقام «م. تروئیلیه» M. Truihier هم، که در سال ۱۸۰۷ از راه کاروان رو بین تهران و مشهد و از آنجا به یزد عبور کرد، با هیئت اعزامی «گاردان» ارتباط داشت.

در باره شاهراه مشهد، که از زمانهای قدیم لشکرهای فاتحان و پادشاهان و در قرون اخیر زوار بیشماری از آن عبور کرده بودند، قبلاهم فقط یادداشتهای مختصری از طرف غربیها توسط «وان میروپ» و قسمتی هم توسط «کلایویجو» وجود داشت و اکنون برای اولین بار شرح جزئیات آن توسط «تروئیلیه» به سمع مغرب زمین رسید.

او از روی وورامین و از طریق تنگه «سردار»، که امروز «پیلاکاسپیا» Pylae Caspia «شهر خزر» فرض میشود، عبور کرد. در خوار «تروئیلیه» از جاده‌ای که شاه عباس به «سیاه کوه» کشیده بود، اطلاع حاصل کرد. در دامغان او به جستجوی آثار شهر سلطنتی واقع در «پارت» موسوم به «شهر صد دروازه» Hekatomplos «پرداخت ولی حتی کوچکترین اثری هم از خرابه‌های آن نتوانست کشف کند.

«تروئیلیه» اولین کسی است که اطلاعات صحیح از قدرت و طرز زندگی ترکمنها، که باعث ناامنی راه مشهد بودند، داده بود. همچنین ۱۴ سال قبل از آنکه «فریزر» Fruser «اخبار صحیح تری از «کردستان» خراسان بدهد، او اطلاعاتی از این منطقه بسمع مغرب زمین رسانیده بود. از گزارش «تروئیلیه» چنین مستفاد میشود که در آن سالها کاروانهایی که از تهران میآمدند بین تهران و هرات در آن سمت سبزوار از شاهراه اصلی منحرف شده از طریق تربت (حیدری) راه خود را پیش می‌گرفتند. «تروئیلیه» در نیشابور از معادن فیروزه دیدن بعمل آورد.

موقعی که «تروئیلیه» از مشهد دیدن کرد این شهر تازه از اغتشاشات و جنگهای داخلی سالهای گذشته خلاص شده بود. در داخل برج و باروی شهر در میان خرابه‌های پیشمار و باغهای بسیار هنوز ۴۰۰۰ خانه برپا و جمعیت شهر سخت کاهش یافته بود.

۱ - نقشه «م. لاپی» که ضمیمه اثر «دوپره» میباشد ازین جهت به نقشه «کینشیر» ترجیح دارد که در آن بعضی از حوضچه‌های داخلی ایران بهتر نمایش داده شده و این موضوعی است که در بسیاری از نقشه‌ها، که قبلاً هم منتشر شده، از مد نظر دور مانده است.

تشریح صحیحی که در ابتداء از راه مشهد به یزد و از طریق طبس (گلشن) بعمل آمده مخصوصاً دارای اهمیت بود^۱.

«تروئیلیه» از تربت (حیدری) و جویین (گناباد) و تون (فردوس) و بشرویه و طبس (گلشن) عبور کرد. شهر اخیر یکی از مستحکمترین شهرهای ایران و حاکم آن میرحسن خان درست‌ترین و عاقلترین مردی بود که او در تمام کشور شاه ملاقات کرده بود. در موقع عبور از لوت «تروئیلیه» خیلی دقت نظر بخرج داد. او راجع بتوسعه نخل و دانستنی‌های دیگر اطلاعات مفیدی داده بود. و همچنین راجع به مناطق دور از جاده هم معلوماتی بدست آورده و برای اروپا تصویر قابل ملاحظه‌ای از قسمت بیا با نهایی خشک داخلی ایران مجسم شده بود.

«تروئیلیه» و «دوپره» راجع بشهر یزد که تا آن هنگام در مغرب زمین شهرتی نداشت اطلاعات دقیقی دادند و راه را برای مسافران بعدی گشودند.

۱ - تنها پیشقدمان «تروئیلیه» در راه یزد به شمال شرق که از لوت میگذرد «دوگووآ» و «ف. پوزر» بودند. راه تروئیلیه بین چهارده و یزد با خط سیر «کریستی» که گلشن را در جنوب گذاشت، منطبق گردید. مسافران دیگری که در فضای یزد به گلشن قدم گذاشتند، اول «مالک‌گریگور» (۱۸۷۵) و «د. ا. استوارت» (۱۸۰۱-۱۸۰۰) بودند.

از آن به ایران آمده بودند، سرکردگی قسمت‌های عمده سپاه را واگذار کرد. درین این افسران مریدی برمیخوریم به «ترزل» و «فابریه»، که قبلاً ذکرشان بمیان آمده، و «بنتان» Bontemps، که نامه‌هایی از مسافرت‌های خود انتشار داده بود، و همچنین «بسنارد» Bernard و «لامی» Lamy و «ربول» Reboul و «وردیه» Verdier و امثالهم.

همچنین عده‌ای از افسران انگلیسی هم داخل خدمت ایران شدند و بعضی از آنها در موضوع اکتشافات ایران شهرت بسزائی پیدا کردند. «کریستی» و «ستون» Stone و «سندگراس» Snodgrass و «مونتايت» Monteith و «ویلوک» Willock و «دارسی» D'Arcy todd و «هارت» Hart بجای «کریستی» تعیین شد زیرا او در سال ۱۸۳۰ در یک روز با «کینئر» به مرض وبا درگذشتند؛ «سندگراس» نقاط مختلف آذربایجان را بطریق نجومی تعیین کرد، چنانکه بعداً ذکر خواهد شد «مونتايت» برای آبادی قسمتی از آذربایجان از طرف هیئتی، که بدستور حکومت انگلیس - هند کار میکردند، مأموریت داشت، «ه. ویلوک» شرح دقیقتری از اوضاع و احوال کشته شدن پرفسور «شولز» Schulz، آلمانی اهل «گسن» Giesen را که در نزدیکی «باش قلعه» واقع در غرب دریاچه رضائیه اتفاق افتاده، بیان کرده بود، «دارسی» توده در آذربایجان فرماندهی دسته‌ای از سپاه را به عهده داشت که در کوه‌های البرز هم علامت گذاری راهها و مساجی بسیار انجام داده بود.

پس از آنکه در سال ۱۸۱۵ در جنگ بین ایران و روسیه صلح برقرار شد تمام افسران انگلیسی باستثناء «هارت» و «دارسی» توده به وطن خود احضار شدند. «ژ. درویل» G. Drouville فرانسوی، یکی از افسران لشکر روس، مدتی مأمور تعلیم نظامی کردها بود. او کتابی راجع به مسافرت‌های خود در ایران برشته تحریر در آورده بود که بیشتر از تشکیلات و عادات اهالی بحث میکرد. شغل «درویل» بعداً به «ویلوک» محول گردید.

در سال ۱۸۳۰ افسران جدید انگلیسی به آذربایجان آمدند ولی پس از مدت کم ویشی آنجا را ترک گفتند. یکی از آنها «ج. شیل» J-shiel بود که در کردستان و البرز به اکتشافات اشتغال داشت و اطلاعات مهمی برای کتاب ارزنده زن خود «لیدی» م. ل. شیل تهیه میکرد. بغیر از او افراد دیگری هم که عبارت باشند از «ه. ث. راولینسن» H.C. Rawlinson معروف و «ر. ویلبراهام» R. Wilbraham، که بعداً هم ذکر او بمیان خواهد آمد، و «ستودارت» Stoddart تیره بخت، که چند سال بعد در بخارا کشته شد، بین آنها وجود داشتند. پس از خدا حافظی افسران انگلیسی فقط «لیندسی» Lindsay، که بعداً ملقب به «ه. لیندسی» - بتون H. Lindsay-Bethune شد، باقی ماند.

درین افسران فرانسوی، که بعداً جانشین انگلیسها شدند، «ژ. پ. فریره» J. P. Ferrier

۱ - «لیندسی» تقریباً مدت ۴۰ سال مستخدم دولت ایران بود و بالاخره فرمانده کل سپاه شد. او با همگی کوه پیکرش ایرانها را بیاد «رستم» پهلوان ملی ایران میانداخت. «لیندسی» در تهران مرد و همانجا در قبرستان ارامنه بنگاه سپرده شد.

فصل هیجدهم

مسافرت‌های تازه

با توجهی که در آغاز قرن نوزدهم در اروپا نسبت به ایران پیدا شد، عده مسافران این کشور دائماً روبه تزاید گذاشت. از نومانند دوره درخشان صفویه سیل مسافران غرب به سوی ایران جاری شد. نقطه عمده تلاقی آنها بیشتر شهر تبریز بود تا تهران. در سال ۱۸۰۸ عباس میرزا، ولیعهد و پسر فتحعلی شاه درین شهر اداره ایالت آذربایجان را به عهده گرفته و آن را در مدت ۲۵ سال حکومت خود تبدیل به مرکز فرا گرفتن تمدن غرب نموده بود. عباس میرزاییکی از آن فرمانروایان آسیائی بود که از توهمات باطل زمان خود پا فراتر نهاده و تجدد خواهی را علی‌رغم عقیده عمومی، که در دل اهالی کشور ریشه دو اندیده، تشویق میکرد.

دربار این شاهزاده از یک عده اروپائی تشکیل شده بود. «ماک نیل» Mac Neill و «کرهیک» Cormik، پزشکان مخصوص او بودند؛ «بیکن» Bacon و «ویلبراهام» Wilbraham و سرهنگ روسی «مازروویچ» Mazerowitch چندین سال بود که جزو صاحبان خاص او بشمار میآمدند. در تبریز یک کارخانه کاغذ سازی بطرز اروپا و یک چاپخانه یافت میشد. «آرمسترانگ» Armstrong انگلیسی تأسیسات بافندگی را اداره میکرد. بسیاری از معادن اطراف توسط اروپائیها بکار افتاده بود. «رابرت سون» Robertson اسکاتلندی در معادن آهن نزدیک اهر کوره ذوب تأسیس کرده و قرار بود یک توپ ریزی هم در آنجا ساخته شود. بعضی از مسافران، که در آن زمان به حکومت نشین آذربایجان آمده، عقیده داشتند که اگر عباس میرزا به سلطنت میرسید حتی قوانین و قضاوت غرب هم در ایران رواج مییافت. در زمان او جنگهای روس و ایران پیش آمد و لذا آن شاهزاده تمام توجه خود را مصروف قوای دفاعی ایران نمود. از زمانی که برادران «شرلی» سعی کرده بودند تربیت نظامی غرب را رواج دهند تا کنون درست دو قرن میگذشت. چون رهبران بومی به اندازه کافی نبودند لذا عباس میرزا اول به افسران فرانسوی، که همراه هیئت «گاردان» یا کمی قبل

در سال ۱۸۱۸
ترک او را
در تبریز
است

کاشف معروف هم دیده میشد.

در آن موقع بسیاری از محققان هم در تبریز زندگی میکردند. از این رجال و سیاستمداران هم که در پایتخت آذربایجان مشغول فعالیت بودند باید نام «مالکم» و «ج. اوزلی G. Ousely» «موریه Morier» و «H. Ellis» برده شود. «W. Stewart» که مسافرت‌های خود را در آذربایجان و البرز شرح داده، تفصیل جامعی هم از حکومت ایران در زمان محمد شاه بیان کرده بود، اوسمت منشی خصوصی «الیس» را داشت. «کینتیر» کهنه‌کار هم آخرین سال‌های عمر خود را در تبریز بپایان رسانید.

«اوزلی» در تبریز به جستجوی سکه‌های قدیم اشتغال داشت. «کرپورتر Ker Porter» مدتی در این جا بسر میبرد، همچنین «ج. فولر G. Fowler» که بین سال‌های ۱۸۲۹ و ۱۸۳۸ مدت چندین سال در ایران زندگی میکرد و طرح‌های بشمارى از مسافرت‌های خود، مخصوصاً در آذربایجان، تهیه کرده بود، و «فریزر Fraser» هم به این جا آمده بود تا بعد از ماجرای مازندران و گیلان استراحت نماید. بسیاری از مبلغین، محل اقامت خود را در تبریز قرار دادند. «براون Brown» کاشف آفریقا و «دارفور Darfur» وسایل مسافرت غم‌انگیز خود را بسوی شرق در این شهر تهیه دیدند. «شولز Schulz» قبل از مرگ مدت هشت ماه در تبریز مشغول فرا گرفتن علوم شرقی بود. در بین کاشفانی که در دهه اول قرن پیش در آذربایجان بسر میبردند بایستی نام «عبدالرزاق» ایرانی هم، که با «ج. مالک‌نیل» سابق الذکر و «ج. کرملیک» دوستی صمیمانه داشت، ذکر شود.

مسئلاً در هیچ دوره‌ای مانند دوران حکومت عباس میرزای ولیعهد در تبریز تا این اندازه مردان عالیمقام و برجسته گرد نیامده بودند و به همین دلیل اخبار و اطلاعات زیادی از ایران و مخصوصاً آذربایجان و ایالات مجاورش از آنها در دست است و لذا میتوان بسخوبی بچگونگی اوضاع آن زمان پی برد.

ماخذ جغرافیائی روسها راجع به شمال ایران در آن زمان به آن اندازه که از موقعیت ارضی روسیه انتظار میرفت، غنی نبود. گرچه افسران روسی در آذربایجان در حین جنگ روس و ایران ۱۸۲۸-۱۸۲۷ تقریباً از روی نقشه‌کار میگردند ولی نقشه‌ای که در سال ۱۸۲۹ در تفلیس تهیه شده بود علنی نگردید و بعلاوه در آن موقع از طرف روسها راجع به شمال غرب ایران مدارکی انتشار نیافت.

۱ - همچنین باید نام «سرگرد ف. هلدنشتام F. Heldenstamm» سوئدی هم که در ۲۰ سال آخر قرن پیش به ایران آمد ذکر شود. کتاب جامعی که ۱۸۲۵ راجع به تجسم اوضاع مخصوصاً با توجه به تشکیلات و حکومت و نظام ایران منتشر شد، متکی به اطلاعاتی بود که او بدست داده بود (آثار عمری جدید جغرافیائی . Weimar. Ephem. ۱۸۲۵).

۲ - شرح مسافرت‌های اوراکه، سیک و ناقصرتوآم با تحلیلات شاعرانه و مزاج و متکی به افکار واهی بوده «م. بیتنر M. Bittner» در سال ۱۸۹۶ ترجمه و منتشر کرده است. اطلاعات آن مربوط به ناحیه «اشنویه» و اهالی کردان و ارومیه (رضائیه) و دریاچه آن میباشد. در بعضی قسمتها آن ایرانی مشاهدات مسافران اروپائی را تکمیل کرده بود.

«م. و. کتزو M. V. Kotzebue» جریان مسافرت يك سفارت روسی را، که در سال ۱۸۱۷ از طریق تبریز و میانه به تهران رهسپار شده، شرح داده بود. یک نفر طبیعی دان روسی بنام «زویوتس Szowits» در سال ۱۸۲۸ در آذربایجان سفر کرده و از منطقه خوی و ارومیه (رضائیه) يك مجموعه گیاه‌شناسی گردآوری کرده بود. از «ن. مرایو N. Muraviev» که بعداً ذکرش بمیان خواهد آمد، و در اراضی مصب اترک و گرگان هم کار میکرده نامه‌هایی راجع به مسافرتی از طریق تهران و اصفهان و همدان و تبریز در سال ۱۸۴۰-۱۸۳۹ در دست است، و باید خود را مدیون اودانست.

حال باید مجاهدات مهمی را که مسافرت کنندگان به ایران در آن زمان، مخصوصاً از لحاظ اکتشافات جغرافیائی کشور، انجام داده‌اند، درمدم نظر بگیریم.

یکی از عالیمقامترین کاشفان آذربایجان در ابتداء قرن ۱۹ «ژ. موریه J. Morier» است که در ایران بسیار سفر کرده بود و بطوریکه در فصل بعد ذکر خواهد شد به تجسس در آثار باستانی هم، مخصوصاً در خط سیر بوشهر به تهران، با کمال موفقیت اشتغال میورزید. او در سال ۱۸۱۲ در حالی که بر حسب اتفاق مشغول اقدامات سیاسی بین ایران و روسیه بود از تبریز بسمت شمال و شرق مسافرت میکرد. بعدها «موریه» فرصتی بدست آورد که سری هم به جنوب بزنند و همچنین از شمال غرب آذربایجان هم دیدن کند.

در مسافرت اول خود به آذربایجان «موریه» در امتداد رود شمالی کوه ساوالان، که مورد پرستش اهالی است، از سرزمین بسیار زیبایی گذشته به آسلاندوز واقع در کنار ارس رسید. و این همان محلی است که «کریستی» در آنجا بدرود زندگانی گفته بود. هنگام بازگشت از راه اردبیل، که از زمان «اولتاریوس» بعد به شهر کوچکی با جمعیت تقریبی ۴۰۰ نفر تبدیل شده از حوزه حاصلخیز خلخال، که انبار غله آذربایجان محسوب میشود، درجهت جنوب به دره قزل اوزن (سفیدرود) رسید.

برای مسافرت به سمت جنوب، ساحل شرقی دریاچه رضائیه را، که بمنزله بحرالمیت ایران میباشد انتخاب کرد و از طریق مراغه به میانه، کوه سهند را، که ۳۷۰۰ متر ارتفاع دارد دور زده به راهی رسید که امروز برای احداث راه آهن در نظر گرفته شده است. در ساحل شرقی دریاچه رضائیه «موریه» از معدن سنگی، که مرمر معروف تبریز از آن بدست می‌آید، اطلاعاتی تحصیل کرد. «موریه» همچنین از «کارانقو Karanqu» یعنی تنهارودخانه‌ای که از سهند به دریاچه رضائیه نمیریزد، بلکه داخل قزل اوزن (سفید رود) گردیده و بالنتیجه به دریای خزر داخل میشود، نیز کشفیات دامنه‌داری بعمل آورد.

«موریه» اول کسی است که راجع به تغییرات سطح آب دریاچه رضائیه بذل توجه و دقت نموده بود. او علانی راجع به تنزل سطح دریاچه بنظر آورده بود و از آن بعد این مسئله مکرر مورد توجه کاشفانی قرار گرفته است که از دریاچه دیدن بعمل آورده‌اند.

«موریه» ثمره مسافرت‌های خود را در آذربایجان بصورت نقشه‌ای در آورده که در سال

۱ - تا آنجا که من اطلاع دارم دومین اروپائی که از معدن سنگ دیدن کرد درست در ۳۰ سال بعد «م. واگنر M. Wagner» بود که اطلاعات جدیدی از رگه‌های مرمر بدست داد.

۱۸۱۸ منتشر شد و بهترین نقشه‌ای بود که تاکنون انتشار یافته بود. درین نقشه قسمتی هم از نتایج کشفیات «و. مونت ایت»، که در سالهای قبل با «کینئر» همراه بود، اقتباس شده بود.

شاید «مونت ایت» با پشتکار بیشتری از «موریه» بهمه طرف آذربایجان رفته و همچنین از مرزهای این ایالت تجاوز کرده و مخصوصاً در کوههای البرز و طالش تفحصاتی بعمل آورده باشد. موقعیت او در نزد ولیعهد تسهیلاتی برایش فراهم میکرد و توانسته بود با فراغت کامل در مدت توقف در آذربایجان به اکتشافات خود پردازد. «مونت ایت» همچنین طول و عرض جغرافیائی بسیاری از نقاط را مشخص و بوسیله تعیین نقطه غلیان، خیلی از ارتفاعات را محاسبه نمود. ولوایتکه این محاسبات تقریبی هم بوده باشد معذک برای تجسم پیکر شمال غرب ایران بطور کلی کافی بنظر میرسد.

«مونت ایت» خرابه‌های قابل توجه «قلعه ضحاک» واقع در «کارا تپه» را که تقریباً در پنجاه کیلومتری شرق مراغه، پایتخت سابق آذربایجان، واقع است کشف کرد. او در نزدیکی لایلان بقایای یک شهر قدیمی را بازرسی کرد و در یک مسافت دیگر از سرزمین جغتو (زربنه رود فعلی) و قزل اوزن (سفید رود) و سایر قلعه (شامین داغ) و کوه مرتفع و عریان بالناخ و خرابه‌های تخت سلیمان تحقیقات بعمل آورد. از طریق میانه بهالوار، واقع در منطقه خلخال رفته و دره قزل اوزن را سرپائین در پیش گرفته به منجیل رسید. برای جستجوی قلعه شیخ - الجبل، «مونت ایت» از دره شاهرود سر بالا به الموت رفت که در یک سرزمین کوهستانی

۱ - عده‌ای از اکتشافان هم که درین زمان آذربایجان را می‌پیمودند، خطوط اصلی یک نقشه - برداری جدید را در البرز پی‌ریزی کردند. بنحی از «مونت ایت»، «موریه» و «دارسی تود» و «ستوارت Stewart» و «شیل» و «و. اوزلی» و «فریزر» و «ستوارت Stewart» و «ویلبراهام» هم جزو این دسته محسوب میشدند. «مونت ایت» و «دارسی تود» در خط میانین از طریق کوه به منجیل توافق کردند. و این همان راهی است که «ترزل» قبلاً در نظر گرفته بود. بطوریکه قبلاً ذکر شد «مونت ایت» تا منطقه الموت پیش رفت. «دارسی تود» هم مانند «مونت ایت» پنج سال بعد از منجیل در امتداد شاهرود پیش رفت ولی راه را بطرف الموت کج نکرد و از طریق آقا با و نظام - آباد به قزوین رسید. در ۱۸۳۷ «ستوارت» و «شیل» هم با «اوشالوی» به الموت وارد شدند. از الموت از راه گرمورد و ماران وقاضی محله به خرم آباد واقع در ساحل خزر رهسپار شدند. پس از آن از عباس آباد از سرزمینی، که تا حال درست کشف نشده، عبور نموده به منطقه کالار رو آور شدند و از آنجا به حوزه رود کرچ داخل شده از طریق شهرستانک از دره جاجرود، که در شرق تهران واقع است، از کوه خارج گردیدند. راه میانین شرق دماوند را از طریق اساک که «ترزل» کشف کرده بود «دارسی تود» و «ستوارت» و «ویلبراهام» مورد استفاده قرار دادند. راه شرقی‌تری را که از طریق فیروزکوه از دره تالار به ساری (شهر تچن) می‌رود ابتداء «و. اوزلی» و بعداً «بورنس» و «دارسی تود» و «ستوارت» و «ویلبراهام» در پیش گرفتند. «موریه» اول اروپائی بود که در سال ۱۸۱۵ در داخل کوه‌های مقدم جنوب البرز از طریق فیروزکوه و فولاد محل و چشمه علی و سوار به استرآباد (گرگان) مسافرت کرد، بدنبال او «فریزر» حرکت کرده به سمت دامغان پیچید و «دارسی تود» خستکی ناپذیر راه بسطام رادر پیش گرفت. «موریه» همچنین شرح راه میانین بین چشمه علی و دامغان را بیان کرده بود.

سخت واقع و بهیچوجه به بهشت روی زمین، که حسن صباح در اینجا احداث کرده بود، شباهت نداشت.

هنگام يك مسافرت دیگر در گیلان «مونت ایت» در امتداد ساحل از رشت به سمت شمال تا لنکران رفت و بعد از سلسله کوهی، که اراضی پست را احاطه کرده، به اردبیل رسید. او در احمد بیگلو واقع در دامنه شمالی ساوالان در سال ۱۸۳۶ از نو به رفیق سفر قدیمی خود «کینئر»، که سفارتی را به ایران هدایت میکرد و درین موقع مشغول پیمودن راه بین اردبیل و اهر بود، تلاقی کرد.^۱

همچنین سرزمین بین ساوالان و تبریز را «مونت ایت» پس از چند ماه زحمت تقریباً بطور صحیح نقشه برداری نمود. به سمت شمال رو به ارس هم پیشروی بعمل آمد. در مسافرتی که از اردبیل در امتداد کوه طالش و سرپائینی بلارود انجام شد. «مونت ایت» به سرزمینی رسید که رفیق او را «دارسی تود» در سال ۱۸۳۷ آن را مفصلتر مورد اکتشاف قرار داده بود.

«مونت ایت» همچنین بوسیله يك طراد دریاچه رضائیه را در نوردید و عمق یابی کرده از جزایر آن دیدن کرد. او عمق دریاچه را، که صفا مانند از غرب به شرق میرفت تعیین نمود. آب دریاچه بقدری شورا است که ماهی نمیتواند در آن زندگی کند. «مونت ایت» عقیده داشت که حجم دریاچه از دهها سال پیش رو به نقصان میرود. شکل و ترکیب دریاچه در تمام نقشه‌های «مونت ایت» غلط کشیده شده زیرا مخصوصاً اطلاعاتی از ساحل غربی، که جاده کاروان رو صحیح نداشت، در دست نبود.

«ر. کرپورتر» معروف اولین کسی بود که چندین سال قبل از «مونت ایت» يك مقطع عرضی از کوهستان سد مانند سرحدی ایران، واقع در جنوب دریاچه رضائیه بدست داد و این در سال ۱۸۱۸ بود که او از سلیمانیه بخط مستقیم به تبریز مسافرت میکرد. بواسطه در دست نبودن نقاط معین و قابل مقایسه، بسیاری از جزئیات نامفهوم ماند و همچنین در موقع ترسیم خطوط سیر اشتباهاتی بمیان آمد. بهر صورت «کرپورتر» با این مسافرت خود تصویر مفیدی از این سرزمین کوهستانی مغرب اردلان، که تاکنون هیچ اطلاعی از آن در دست نبود، بوجود آورده بود.^۲

۱ - (ژ. ا. آلکساندر) شرح مسافرت آن خیمت اعزامی راداده بود. دونفر انگلیسی که به هیئت «کینئر» ملحق شده بودند یعنی (ه. ویلک) که قبلاً نامش ذکر شده، و ستوان (شی) اولین اروپائینی بودند که از جهت شرقی و جنوب شرقی از ساوالان که تقریباً ۴۵۰ متر ارتفاع داشت و بلندترین کوه آذربایجان محسوب میشد بالا رفتند، در وسط ماه اوت ساوالان سخت از برف و یخ پوشیده بود. نعش مرد جوانی که معلوم نبود از چه زمان باقی مانده در یک قبر نیمه باز سنگی در قلعه کوه منجمد برج مانده بود. در موقع پائین آمدن از مقابل چندین دریاچه منجمد عبور کردند. نزدیک یکی از آنها بقایای یک عمارت قدیمی بایک سنگ قربانگاه برپا بود. سنگ دیگری در آن نزدیکی دارای خطوط میخی بود.

۲ - راهی را که «کرپورتر» از روی کوه پیموده، ۱۶ سال بعد (ج. ب. فریزر) در جهت معکوس طی کرده بود. در ابتداء (فریزر) میخواست از ارومیه (رضائیه) به رواندوز برود ولی مجبور شد نقشه خود را عوض کند و راه خود را بسمت ساوجبلاق (مهاباد) در پیش گیرد.

درمرز سرزمین برجسته ایران از روی کوه دارو، يك راه کوهستانی، که دوارس تولید میکرد، انسان را از جنوب گرم داخل زمستان و یخ بندان مینمود. در دامنه شمالی کوهستان يك راه مفرحی به سردشت میرفت و پس از آن از دره‌هایی، که قسمتی از آن آباد بود، درمیان سرزمین کوهستانی باشکوه، که غالباً با جنگلهای سرسبز بلوط مستور بود، گذشته به شمال و شرق و تنگه غریهمان نواز «کورتاک» Kurtak منتهی میشد. پس از حرکت از سردشت بفاصله سه روز راه به شهر کوچک ساوچبلاق، که فعلاً مه‌آباد نامیده میشود، رسیدند.

«کرپوتر» که در نتیجه تعریفهای «ژ. کورمیک» تحریک شده بود، سال بعد تصمیم بیک مسافرت تازه گرفت. «ژ. کورمیک» چهارماه قبل به کردستان شرقی رفته ولی روزنامه مسافرتش فقط بطور اختصار باطلاع «کرپوتر» رسیده بود.

او ابتداء بسمت جنوب تا ساحل جنوب شرقی دریاچه رضایه راه را شخصاً پیمود ولی پس از آن تقریباً خط سیرهیت «مالکم» را از طریق صائین قلعه (شاهین دژ) درپیش گرفت و سپس برای بررسی ارتفاعات «کرفتو» Kereftu و خرابه‌های تخت سلیمان بسمت شرق پیچید. هنگام بازگشت «کرپوتر» در مغرب دریاچه رضایه از شهر ارومیه (رضایه)، که درافسانه بمحل تولد زرتشت مشهور است، عبور کرد. این محلی است که قبل از «کرپوتر» هنوز هیچ فرد مغرب زمینی در نتیجه مشاهدات عینی آن را تشریح ننموده بود. «کرپوتر» در دنباله مسافرت خود از جلگه سلماس، که در انتهای شمال غربی دریاچه واقع و یکی از مناطق دوست داشتنی ایران است، دیدن نمود.

چهارسال قبل از «کرپوتر» و «فریزر» R. Mignan «ر. مینیان» که خرابه‌های اهواز قدیم را کشف کرده بود، از سمت شمال، در راهی که قدیمی‌تر از خط سیر آن دوفز بود، مسافرت کرد. قابل توجه آنکه «مینیان» ازین سرزمین وحشی، که اهالی آن از زمانهای بسیار قدیم بدزدی و غارت اشتغال داشتند، بازن و دوفز زند خود عبور کرد. بعلاوه زمستان هم هنوز سپری نشده و مسافرت در کوهستان بسیار دشوار بود.

راه از دهکده «بوگام» Bogoum (بوگان) و «میرآدی» Miraody (میراده) و «بان» میگذشت. در یک تنگه سختی آنطرف «میراده» واقع در اعماق کوهستان زد و خورد خونینی بایک دسته از بومیها روی داد. بین بان و سلیمانیه بایستی از تنگه دیگری عبور کرد و در اینجا مسافران از شدت مه و تگرگ و بوران دچار زحمت بسیار شدند. بعقیده «مینیان» «گزنوفون Xenophon» و ۱۰۰۰۰۰ یونانی او باینجا آمده بودند.

→ او درین سفر خطر از حوزة (اشنوبه) وسلدوز عبور کرد و اولین اروپائی بود که ازین راه گزارش داد، زیرا سفرنامه تنها پیشقدم او یعنی پرفسور (شولز) تیره بخت ازین رفته بود. در آنطرف سردشت سربالائی گردنه (هیومیل) که (کرپوتر) آن را (دارو) نامیده بود، شروع شد. دوسال بعد از (فریزر) (ز. شیل) مانند (کرپوتر) از سلیمانیه به مه‌آباد رهسپار شد.

۱ - ۱۸ سال بعد از (کرپوتر) (ر. ویلبراهام) از سمت غرب به شرق دریاچه رضایه راه دوزد ولی هیچیک ازین دومسافر درست حاشیه دریاچه را دنبال نکردند.

برای شناسائی سرزمینهای شمالیتر کردستان و مجاور آذربایجان تا تبریز هیئت‌های ساکن اطراف دریاچه رضایه شرکت نمودند؛ قصد آنها ارشاد مسیحیان نسطوری بود که در آن سرزمین‌ها زندگی میکردند. این نسطوریان بازماندگان تیره بخت فرقه‌ای بودند که وقتی در آسیا بسیار پراکنده شده در آخر قرن ۱۴ توسط تیمور بکلی منکوب گردیدند. اول «پرزبیت»‌های امریکائی (فرقه‌ای از پروتستانها) پیدا شدند. پس از یک مسافرت جغرافیائی موقتی از طرف «ا. سمیس» E. Smith «و ه. ج. او. دوایت» H. G. O. Dwight که بسال ۱۸۲۹ انجام شد، «هرنله» Hornle «میلخ به ارومیه (رضایه) آمد. بعداً «آ. گرانت» پزشک و «میلخ جسور» اول کسی بود که در سال ۱۸۳۹ موفق شد از موصل حرکت کرده داخل کوهستان خطرناک «جولامرک» Djulamerk واقع در غرب دریاچه رضایه در آسمت سرحد ایران بشود و فعالیت هیئت امریکائیهای شمالی را در دست گیرد. یک هیئت کاتولیک رومی فرانسوی بوسیله «ا. بوره» E. Boré «تشکیل و در «خسروا» Khosrova واقع در جلگه سلماس و بعداً هم در ارومیه مستقر گردید. پس از آنکه يك هیئت پروتستان سوئسی برای مدت کمی در آذربایجان مستقر شدند در سال ۱۸۴۳ «آنکلیکن» هاهم در آذربایجان پیدا شدند. «ژ. پ. بادگر» G. P. Bodger «که کتابی راجع بآداب کلیسائی نسطوریها نوشته ازین جمله محسوب میشود».

بین مبلغانی که در نیمه اول قرن ۱۹ از مناطق مسکونی «نسطوریها» اطلاعاتی دادند باید مخصوصاً «ا. سمیس» E. Smith «و ه. ج. او. دوایت» H. G. O. Dwight «و ج. پرکینس» J. Perkins «را نام برد.

دوفز اولی شرح سودمندی از مسافرت خود، که آنها را تاحوزه دیلمان و سلماس هم کشانیده بود، برشته نگارش در آوردند. «پرکینس» سه سال بعد از «سمیس» و «دوایت» آمد و چندین سال قسمتی در تبریز و قسمتی در ارومیه (رضایه) بسر برد و مسافرت‌های متعددی در اطراف دریاچه بعمل آورد. او اولین امریکائی بود که مدت نسبتاً درازی در ایران زندگانی کرد. مشاهدات مهم او از لحاظ جغرافیائی عبارت از این بود که آب دریاچه رضایه باچه سرعت رونقصان میرفته است.^۲

۱ - عمل مبلغان نسطوری فقط يك جزئی از فعالیت هیئت‌های اعزامی در ایران در قرن ۱۹ بحساب می‌آید. در سال ۱۸۱۱ میلخ انجیلی موسوم به «ه. مارتین» H. Martijn (به شیراز فرود آمد ولی در سال بعد از دنیا رفت. پس از آن در سال ۱۸۲۹ (آن. گروز) A. N. Groves پیدا شد و بلافاصله (دیترش) و (زارمبا) Zarembar و (هازها) Haasaa آلمانی مدارس مسیحی در ایران افتتاح کردند. يك هیئت آنکلیکان به رهبری (بروس) Bruce در جلغای امضهان بوجود آمد. در همان اواخر قرن ۱۹ در بیشتر شهرهای بزرگ ایران هیئت‌های مسیحی بیمارستان‌های نسبتاً منظمی ایجاد کرده بودند. با آنکه از طرف مقامات صلاحیتدار ایرانی هیچگاه موانع جدی در راه مبلغان ایجاد نشده بود معذک هیچیک از اهالی به مسیحیت نگروریدند. پیشرفتی را که در اکتشافات ایران از قرن ۱۹ بدون هیئت‌های تبلیغاتی هستیم با مقایسه با عملیات بزرگ مبلغان قدیمی‌تر مخصوصاً در زمان صفویه، باید ناچین بشمار آورد.

۲ - در مقابل اظهارات او (و. ک. لوفتوس) W. K. Loftus که در سال ۱۸۵۰ آنجا را بازدید کرده، نتوانسته بود علامتی بیابد که دلالت بر بالا بودن سطح آب در زمان گذشته داشته باشد.

اکتشافات قسمت جنوبی و جنوب شرقی آذربایجان را، که تا آن زمان اطلاع کمی از آن در دست بود، باید بحساب مسافرتی منظور نمود که «ه. ف. راولینسن» در سال ۱۸۳۸ بعمل آورده بود. او یکی از بزرگترین کاشفان و باستان‌شناسان زمانه بود و در آینده صحبت بیشتری از او بمیان خواهد آمد.

پس از یک راهنوردی از طریق گردنه «کله شین Kel-e-Shin» در رواندوز آن کاشف بسمت ساوجبلاق (مهاباد) رواندوز و ازینجا بعنوان اولین نفر تاسرزمین پست لاهیجان که محل عمده آن «پزواه Peswah» و در سمت غرب مهاباد میباشد، پیشروی کرد. اکتشافی که «راولینسن» بعمل آورد کاملاً تازه و عبارت از این بود که سرچشمه رود «زاب کوچک» که از سردشت میگذرد و دور بزرگی بسمت جنوب زده بطور ناگهان کوه را میشکافد تا به رود دجله بریزد، درینجا واقع میباشد.

«راولینسن» از طریق شهر خرابه «لایلان»، که «مونت ایت» قبلاً بطور تفصیل شرح آن را داده بود، از صاین قلعه (شاهین داغ) به کرفتو و تخت سلیمان رهسپار شد. درینجا در صدد جستجوی راهی بزنجان برآمد و این راه در امتداد مسیری واقع بود که هنوز کسی از آن اطلاع صحیحی نداشت و تازه ۴۳ سال بعد «ه. شیندلر H. Schindler» بطریق علمی از آن نقشه برداری کرده بود.

دو سال بعد «و. ف. آینس ورث W. F. Ainsworth» از روی خط سیر «راولینسن» از اشنویه از روی سلسله کوه کله‌شین به رواندوز، که در آن زمان اسرارآمیز بود، رهسپار گردید. راجع به تهیه نقشه‌های ارزنده جغرافیایی و زمین شناسی باید از «آینس ورث» امتنان داشت.

ده سال پس از «راولینسن» یکنفر زن تنها از اهل وین موسوم به «ایدا پفایفر Ida Pfeiffer» بقصد گردش در دنیا از سمت جنوب راه اشنویه و از روی کوهستان از رواندوز و طریق دهکده «رعیت Rait» که اولین آبادی خاک ایران است به ساوجبلاق (مهاباد) رهسپار شد.

سرزمین واقع در جنوب غرب دریایچه رضایه در آن زمان قتلگاه معروفی بود و جزو گمنامترین نقاط تمام ایران بحساب می‌آمد. «م. واگنر» آلمانی سابق‌الذکر، که سال ۱۸۴۳ در موقع یک مسافرت باطراف دریایچه رضایه میخواست تاسرچشمه رود زاب پیش برود، اجباراً از منظور خود صرف نظر نمود.

«واگنر» یکی از مسافران علمی آن زمان بود که از حوضچه رضایه جامعترین اطلاعات را داشتند. او تدریجاً کلی از جغرافیای طبیعی و زمین شناسی و اقلیم شناسی و عالم نباتات و حیوانات آذربایجان بعمل آورده و نظریات بیشتر جدید راجع بسکنه، مخصوصاً کردها، ابراز کرده بود. اکتشافات آلمان درین قسمت از ایران بوسیله «واگنر» بمنصه ظهور درآمد.

در سال ۱۸۲۰ «ث. ج. ریچ C. J. Rieh» نماینده انگلیس در بغداد و کاشف «نینوا»

درفضای بین سلیمانیه و سنندج و بانه کشفیاتی بعمل آورد. او از تمام خاورشناسان لایقتر بود و روزنامه سفرهایش در کردستان، که پس از مرگ او از طرف زنتی انتشار یافت، علاوه بر اطلاعات جغرافیایی مشاهداتی هم راجع بسکنه و عادات آنها در برداشت.

در پشت «پنج وین Pandjvin» از مرز ایران عبور بعمل آمد. راه در سمت جنوب از اطراف دریایچه کوچک کوهستانی «زاربار Zar-e-Bar»، که آب آن در شرف عقب نشینی بنظر میرسد میگذشت. برای اولین بار بود که از روی مرتفعترین گرده کوهستان، در گردنه «گاران Garran»، یکنفر مسافر اروپایی عبور کرد.

از آن سرزمین پر درخت انسان یکمرتبه داخل کوهستان بی آب و علف و خشکی میشد. در سانه (سنندج) که «ریچ» بیشتر اطلاعات هیئت «مالکم» را، که ده سال قبل ازینجا گذشته، تکمیل کرده بود، او در تشکیل بناها و باغها تقلید بسیاری از نمونه‌های دوره درختان صوفیه در اصفهان را بنظر آورد.

«ریچ» در دنباله مسافرت خود تاسرچشمه‌های قزل اوزن (سفید رود فعلی) پیشروی و هنگام بازگشت از بانه یکمرتبه دیگر از روی گرده عمده کوهستان عبور کرد، سلسله جبالی که در جهت شمال غربی امتداد داشت و «ریچ» پس از چندین روز مسافرت در غرب سنندج بان رسید، بعقیده او «زاگرس» اصلی و پاکوهستانهای بانه از سمت شمال مربوط بود.

«ریچ» اول کسی بود که توانست از جریان علیای «دیاله Diyala»، که تا حال بکلی مجهول بود، اطلاعاتی بدست بدهد. بوسیله او فهمیدند که رودخانه شیروان، که از قلب اردلان بیرون می‌آید، جریان علیای دیاله بوده و بطوریکه اکثراً در سابق تصور میکردند رودخانه هولوان (سرپل) نمیباشد. نزدیکی بانه «ریچ» به حوضچه علیای رود کوچک «زاب» هم سر زد و تا قبل از مسافرت «راولینسن» ازین رودخانه باندازه دیاله هم اطلاع در دست نبود.

با اینکه «ریچ» درین مسافرت مسافتهای زیادی را نیموده معذک بواسطه تمیین دقیق نقاط موفق شده بود اولین نقشه اردلان را، که بیشتر بحقیقت نزدیک بود، تهیه نماید. زمینه تهیه نقشه بزرگتری، که شاید شامل فارس هم میشد، هیچگاه عملی نگردید.

۱ - کمی قبل ازین مسافرت (ریچ) در قصر شیرین از خرابه‌های يك قصر که شکارگاهی بوده و در پارک عظیمی قرار داشته و مربوط به اوایل قرن ۷ بعد از میلاد بوده دیدن کرده و آنرا تشریح نموده است. این قصر از بناهای پادشاه ساسانی (خسرو پرویز) شوهر شاهزاده خانم (شیرین) بوده که در اشعار مشرق زمین راجع به او ذکر بسیار شده است. چند سال بعد از (ریچ) (گ. کپل G. Kappel)، که از هند به انگلستان میرفت، از قصر شیرین دیدن کرد بدون آنکه بداند قبل از او (ریچ) در آنجا بوده است.

۲ - مدت‌ها طول کشید تا تمام حوزه بزرگترین رود شمال ایران یعنی سفید رود را توانستند بازدید کنند. از جریان علیای آن اول بوسیله (مونت ایت) که از کارانقو و رودهای فرعی دیگر که از سمت غرب جاری میشوند خبر داده و بوسیله (راولینسن) که درس راه خود از تخت سلیمان به زنجان ازین رودخانه عبور کرده بود، اطلاع حاصل کردند. (مونت ایت) شاید اولین کسی بوده که بعد از (پانوای) در دوره سفلی سفیدرود از میانه تا منجیل مسافرت کرده بود.

زیرا «ریچ» يك سال پس ازدورزدن در اردلان درشیراز قربانی مرض وبا گردید.^۱ در سمت جنوب حوزه اکتشافات «ریچ» منطقه‌ای وحشی و کوهستانی بود که بیشتر لرها در آنجا مسکن داشتند و تاحال بغیر از «گرانت» تیره بخت و «فودرینگام» Fotheringham « و شاید «بنیامین فن تولدا» پای هیچ مغرب‌زمینی با نجا نرسیده بود. درینجا «ه. ت. راولینسن» سال ۱۸۳۶ در يك مسافرت قابل تأملی موفق شد مشاهدات بسیاری بنماید و بواسطه تعیین نقاط بطریق نجومی و تثبیت محل کوهستانها و رودخانه‌ها بطرز جغرافیا پسند، نقشه‌هایی را، که تاحال از لرستان و خوزستان در دست بود، از مقدار زیادی اشتباهات فاحش مبری سازد. «راولینسن» موفق شد، بنفع ماخذ مهم و بزرگ، پرده از روی تسلسل‌های تاریخ هم بردارد. «راولینسن» از زهاب، که حاکم نشین یکی از حوزه‌های آن زمان کرمانشاه واقع در مرز ترکیه بود، از وسط کوهستان سمت جنوب غربی در سرزمین خوزستان رو آورد و مجدداً داخل کوه شده تا قلعۀ «مونگاش» Mungasht « پیش روی نمود. هنگام بازگشت او در جهت جنوبی، از حوزه خرم‌آباد گذشت. برای «راولینسن»، که با داشتن عنوان افسری در رأس لشکر معظمی مسافرت میکرد، پیش‌روی درین سرزمین، که شاهزادگان فوق‌العاده متعصب و مذهبی در آن حکومت میکردند، خالی‌ازهر گونه مخاطره بود. او موفق شد تجربیات بسیاری بچنگ آورد و کاشفان آینده را از خطرهای احتمالی بر حذر دارد.

«راولینسن» هم در راه گیلان مانند «هجز» (۱۶۸۵) و «اوتر» (۱۷۳۹) از سلسلۀ پرپیچ و خم نامانوس «سمباله» Sumbalah « عبور کرد. در آنسخت «چارداور» Cardawer « «راولینسن» از ایالت کرمانشاه خارج و داخل لرستان گردید. این نقطه فاقد راه بود و يك عالم کوهستانی مجزا محسوب میشد و يك زمانی مقرر قدیم «ایلامیها» و اکنون موطن ایالات «فیلی»، «طویایف» و وحشی دیگر بود. او در امتداد سلسله‌های کوهستان شمال غربی و جنوب شرقی و نزدیک مرز بین پیشکوه و پشتکوه دره «سیمره Saidmarreh « (کرخه) را در پیش گرفت. و از راه شیروان و رود بار به جلگه «لورت» Lort « و سیمره رهسپار گردید. رود کوهستانی پرهیاهوی «آب زال» که در جهت سرازیری از «پل تنگ»، با سیمره (کرخه) توأم میگردد تا قبل از مسافرت «راولینسن» همیشه بارود دزفول اشتباه میشد. تقریباً در بالای مصب «آب زال» در آنجائیکه سلسله «کبیر کوه» خاتمه

۱ - جنازه (ریچ) هم مانند جنازه هموطنش (دکتر تابلور)، که در شیراز مرده بود توسط اعضاء سفارت (کینشیر) در سال ۱۸۲۶ برای دفن در قبرستان آرامنه به اصفهان حمل شد زیرا قبور مسیحی در شیراز بواسیله اهالی مسلمان متعصب در امان نبوده تخریب میشد.

۲ - سیمره (کرخه) تا قبل از سفر (راولینسن) معمای بزرگی پیش نبود. مسافرانی که از بقدر به هم‌مدان میرفتند شعب شمالی آن را میشناختند، همچنین سرازیر شدن آن را از میان سلسله‌های مرزی به سرزمین پست جنوب شرقی کبیر کوه، گویا میدانستند ولی (راولینسن) که مسافت زیادی از طول رودخانه را طی کرده و هنگام مسافرت از خرم‌آباد از رودخانه‌های فرعی زیادی که از سمت شرق جریان داشتند، عبور کرده بود ارتباط اعضاء این شبکه رودخانه‌ها را، که تاکنون مجزا مانده و در تمام نقشه‌های سابق اشتباهی وارد شده بود، کشف کرد.



نقشه خط سیر «پوتینگر» در ایران (۱۸۱۰)

مییابد، راه بسمت سرزمین پست خوزستان سرازیر می‌شود. پس از دیدن دزفول و شوش و «راولینسن» بسمت قلعه «مونگاش» بختیاری رهسپار شد. در جنوب ازه قابل مسجد سلیمان رد شد زیرا بواسطه ناامنی نمیشد نزدیکتر رفت. درین مسافرت او دومر تبه از رود «آب زرد»، که از یخچال‌های کوهستان مونگاش سرچشمه میگیرد و تاکنون کاملاً مجهول مانده بود، عبور کرد.

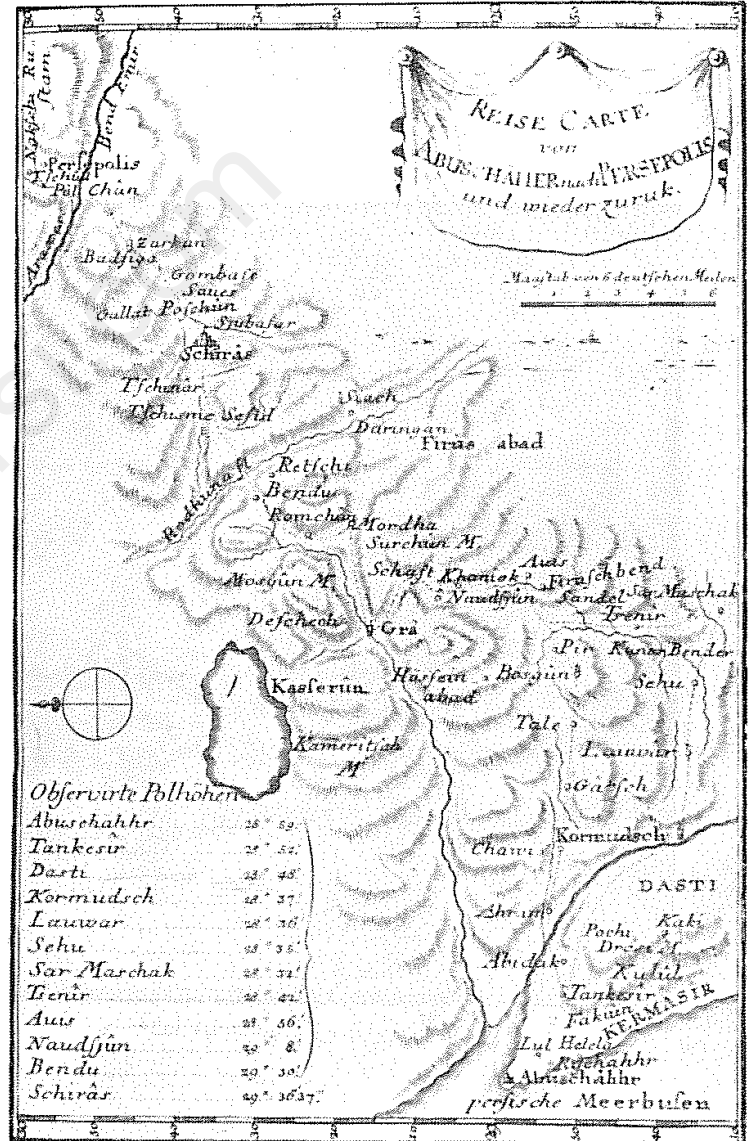
حکمران بختیاری قلعه مونگاش به شاهزاده ایرانی و والی کرمانشاه، که لشکرش تحت فرماندهی «راولینسن» قرار داشت، سر تسلیم فرود آورده بود و لذا احتیاجی بعملیات خصمانه علیه قلعه وجود نداشت و بنا بر این «راولینسن» راه بازگشت را در پیش گرفت. ابتدا راه کوهستانی شمالی‌تری را که واقع در دامنه سلسله عمده است بجانب قلعه «تول»، که بعدها بوسیله «لابارد» معروف شده بود، در پیش گرفتند و پس از آن به راه بین شوشتر و دزفول رسیدند.

«راولینسن» اول اروپائی بود که در مدت پنج روز راه تا خرم‌آباد را طی کرد. گردنه سختی در سر راه کوهستان خشن «دیریک‌واند Dirikawand» وجود داشت. این منطقه یکی از وحشی‌ترین قسمتهای لرستان بوده که اهالی آن از راه دزدی و غارت زندگی می‌کردند. پس از آن راه از میان صخره‌ها و یک رشته بلندی و پستی پرپیچ‌وخم از فراز سه سلسله کوهستان رد میشد، این کوهستانها تمام امتدادشان در جهت شکلهای جنوب غربی ایران واقع است. همینطور بسمت شمال از روی «کوه بی‌آب» و «کوه گرد» عبور کرده داخل یک سرزمین آباد کوهستانی، که روستاها و باغهای آن بیکدیگر بسیار نزدیک میباشد و خرم‌آباد در آن واقع است، پیش میروند، قبل از «راولینسن» فقط سروان «فردریک»، که تعیین نقاط را هم بطرز نجومی نموده، در اینجا بوده است. در زمان «فردریک» (۱۸۱۰) خرم‌آباد مقر سران ایل فیلی بود؛ و «راولینسن» این نقطه را در تصرف والی کرمانشاه یافت که برای خود قصری در آنجا بنا کرده بود.

پنج سال قبل از «راولینسن» یکسفر انگلیسی دیگر بنام «ج. ه. ستوکلر J. H. Stocqueler»، که از حیث جسارت با «راولینسن» برابر ولی از حیث معلومات پیاپی او نمیرسد، در جنوب غربی و غرب ایران مسافرت میکرد، و این درموقعی اتفاق افتاد که او از هند بوطن خود رهسپار بود. او از راههای کاملاً تازه‌ای عبور کرد که تا مدتی بعد از او هم مورد استفاده کسی قرار نگرفت. «ستوکلر» در ایران بطور منفرد مسافرت میکرد و اکتشافات او با محرومیت و ناخوشی توأم بود.

در ضمن پیمودن رودخانه، از بصره ببنداد، بواسطه بروز مرض مسری و با واغتشاشات سیاسی نتوانست جلوتر برود و ورود کارون را سر بسالا در پیش گرفت. او پنج سال بعد از

۱ - برای اولین بار نقشه صحیحی از جریان سفلی کارون که با اصول نقشه برداری تهیه شده توسط (ف. ر. شنی F.R. Chesney) و (و. ف. آ. یسورت W.F. Ainsworth) (۱۸۳۶) در دست مغرب زمین قرار گرفت، آنها با کمک سرگرد (استکورت F. استکورت) و الحاق به هیئت بزرگی که در سرزمین فرات از کارون و ترعه بهمنشیر و کارون الاعمی (کارون کور) برای چگونگی نهرهای -



نقشه مسافرت از بوشهر به ایران و برعکس
خط سبز و نیلور در ایران (۱۷۶۵)

«مینیان» باهواز آمد و چهارهمان خطای پیشقدم خود گردید یعنی توسعه شهر خرابه قدیم را با مالغه برآورد کرد. در «ویس»، که بفاصله يك روز راه از اهواز و درجهت سر بالای رودخانه واقع دهکده ایست که تا این اواخر هم اهالی آن به وحشگری و تنفر از خارجی معروف بودند، «ستوکلر» مورد حمله واقع و یکبار دیگر مجبور بیازگشت شد. با وضعیتی که هیچکس آرزوی آن را نمیکرد او برای سومین بار براه افتاد و این دفعه به بههان را مقصد خود قرار داد.

شاید آنطور که در طرح خط سیر مذکور در ضمیمه گزارش مسافرت، که فوق العاده بدوی و مغلوب ترسیم شده عبور بوسیله ترعه ای از رود جراحی بسمت جنوب بعمل نیامده بلکه از خود جراحی بسمت بالا و جانب غرب از طریق «سوفراه» (Sufferah) «سفرای» (Safra) و «گاریا» (Gareba) «شریبا» (Schareibah) «تادگادی» (؟) رفته و از آنجا از راه خشکی از معشور و هندیان و ده ملا به بههان مسافرت شده باشد. تاهندیان جاده باراهی که «کینئر» پیموده منطبق بود.

برای ادامه مسافرت از بههان امکانات مختلفی وجود داشت ولی تنها راه بوشهر باز بود زیرا عبور از راه کوهستان بسمت اصفهان بواسطه خطر راهزنان مشکل بنظر میآمد و همچنین راه شیراز از طرف کمین نشینان مسدود شده بود. معذک «ستکلر» راه کوهستانی را بسمت اصفهان انتخاب نمود.

او کوهستانی را در پیش داشت که تا کنون پای هیچ مغرب زمینی با آنجا نرسیده بود و از جاهای پر عظمت دنیا محسوب میشد. بین قله که تا ۴۰۰ متر ارتفاع داشتند، رودخانه های جذابی در اعماق تنگه ها بسرعت جاری بودند؛ دره های مطبوعی مقر تابستانی ایلاتی هستند

→ آب مطالعه میگردند حرکت نمودند، از فلاحیه به بعد آب جراحی داخل این ترعه ها میشود، و بالاخره از (دلنای) بزرگ خوزستان جنوبی اکتشافات بعمل آوردند. وجود سد و جریان تند اهواز باعث شده کشتی بخاری آنها نتواند پیش برود و موفق شدند فقط بوسیله قایقهای محلی به بندر قیر برسند. شش سال بعد (و.ب. سلبی W.B. Selby) و (ا.ا. لایار) که نظریات عمده راجع به خطوط تجارتي بین کارون تا شهرها و انبارهای غله ایران غربی داشتند پیدا شدند، هدف آنها این بود که امکان برقراری کشتی رانی بخار را از اهواز به سمت بالا مورد مطالعه قرار دهند. بوسیله (س.س. آسیریا S.S. Assyria) موفق شدند موانع را از اهواز ببعد مرتفع ساخته و در (آب شتت Ab-e-Schatteit) (کارون) تا پنج میل و در (آب گرگ) تا یک میل به شوشتر مانده و در (آب دز) تاسیزده میل قبل از دزفول پیش بروند. (سلبی) و (لایار) عالم باشکوه نباتات و عالم پرثروت حیوانات واقع در جزایر بین رودها را شرح داده بودند.

۱ - در سال ۱۸۲۶ (ر. مینیان R. Mignan) که مسافرت جسورانه او در کردستان ایران شرح داده شد، خرابه های اهواز را که (کینئر) بطور سطحی از نظر گذرانده بطرز دقیقتری بازرسی کرده بود. چنین معلوم میشود که (مینیان) گرده خاک واقع در آن سمت شهر را با خرابه های اهواز قدیم عوضی گرفته و در موضوع اطلاعات راجع به بسط منطقه خرابه ها اشتباه فاحشی کرده باشد. (مینیان) درست تشخیص داده بود که اهواز قدیم، که اوج ترقیش مقارن با زمان خلفای عباسی بوده، از تحت چشمید پاشوش قدمتش خیلی کمتر میباشد.

که در موقع زمستان وقتی کوهستان مستور از یخ و برف میشود از کوه سرازیر میشوند. بومیهای آنجا از طایفه کهگیلویه هستند و از همسایگان خود یعنی بختیارها بزحمت تشخیص داده میشوند؛ اینها اعقاب همان وحشی های میباشند که سپاه اسکندرها تحت فشار قرار دادند و از زمانهای قدیم باعث رعب و وحشت طوائف هم مرز خود بودند و در حال حاضر هم شهرت خوبی ندارند.

«ستکلر» بفاصله بعد از بههان داخل ارتفاعات شد. در بالای گردنه سراسیبی يك قلعه بنام «تنگ تا که Tung'h Takoh» واقع بود؛ این نقطه یکی از قلاع شاهزادگان «بههان» در مقابل دسته های جنگجوی کوهستان محسوب میشد. بفاصله يك روز راه پیمائی سواره «ستکلر» به «دی داس Deidass» (ده دشت) رسید؛ این شهر، که امروز مخروبه ای بیش نیست، زمانی وسیع و دورتادور دارای حصار و در دره جالب نظری واقع بوده است. او بقایای مساجد آبرومند و قصرها و حمامها و کاروانسراهای ده دشت را تشریح کرده بود. منزل بعدی عبارت از «تنگ براراه Tung'h Berarah» بود و در آنجا غارهایی برای پناهگاه مسافران در صخره ها تعبیه شده بود. بالاخره به «سفرای Safarrah» (سفرآب Safar-e-Ab) رسیدند که عبارت از يك دسته خانه های محقر بامتداری پناهای الحاقی در اطراف میباشد. همچنین «ساداعات Sadaat» (سعادت) هم آبادی مستحکمی بود؛ خرابه های قدیمی بشماری در آن یافت میشد و در بالای بلندی محصور، که صعود بر آن بسختی انجام پذیر است، قرار داشت. پس از آن کاروان ناچار بود از راه مشکلی، که از کنار پرتگاهها و جنگلها و صخره های سخت عبور میکرد، بگذرد و آنوقت به رود جذاب «رودخانه گرم» میرسید. صحیح است که «ستکلر» در اینجا بدانکه کوهستان «دینا» وارد شد ولی راجع باینکه از آن عبور کرده باشد اطلاعی بسمع ما نرسیده است. احتمال دارد او درست غرب کوه را دور زده باشد. از مندرجات سفرنامه فقط چنین برمیآید که پس از طی يك منزل دیگر به دهکده کوچکی برخوردند که از کلبه های گلی و سنگی تشکیل شده و نام آن «پلاوت Pellaut» (فلات) بود. و از اینجا يك راه قابل عبوری به شیراز میرفت. این راه در دست راست قرار گرفت و «ستکلر» بسمت «سیمرون Simiroon» (سیمارون) و قمشه (شهرضا) و اصفهان رو آورد.

«ستکلر» بطور خلاصه سرزمینی را که طی کرده چنین شرح میدهد: با وجود اینکه فواصل بین نقاط نسبتاً کم است معذک عبور از آن ده روز تمام طول کشید. او ادوات لازم را برای اندازه گیری قله کوهستان در دست نداشت ولی قاعده آزروی درجه هوا معلوم بود که بسیار مرتفع میباشد. جنگلهای بلوط و انبوه بوته و علفها در آنجا بچشم میخورد و معروف بود که اینجا مسکن بسیاری از حیوانات جذاب میباشد.

اهالی جنگجو تاحال مانع از این بودند که بکنفر خارجی از سرزمین آنها دیدن کنند. فقط بطور مسلح ممکن بود انسان جرأت دخول به این سرزمین را بکند. مردم آنجا غالباً

در سایه درختان یا در غارها یا در زیر سیاه چادر و یا در زیر آلاچیق زندگی میکردند . خرابه‌های وسیع «ده دشت» و «سعادت» شاهد بر این بودند که این کوهستان همیشه مسکن و مأوی دسته‌های نیمه وحشی نبوده است . «سنکله» به قبرستانهای بسیاری برخورد ولی در روی سنگهای قبر نوشته‌ای دیده نمیشد و بعقیده اوتنها اعلامتی که به چشم میخورد عبارت از يك صلیب بود^۱ .

برای رسیدن از اصفهان به تبریز «سنکله» بیراهه را انتخاب کرد زیرا میخواست از تأدیبه حقوق گمرکی برکنار باشد و لذا سی روز بقیه خط سیر طولانی او را فقط بطور مبهم میتوان تعقیب کرد .

چنین بنظر میرسد که اودر «چاه سیاه» از شاهراه منحرف شده ودر «مه مه» Mehmeه به جاده تجارتهی بین قم و اصفهان رسیده باشد . انسان در خط سیر او به «دیلجان» و «دوداهاک» هم برمیخورد ولی پس از آن دیگر رد او از نظر ناپدید میشود . «پاولوندوزور Paulondoozur» که «سنکله» از آن ذکری بعمل آورده قاعده^۲ باید «پالاندوز» واقع در جنوب غربی ساوه باشد^۳ .

شاید چهار سال بعد گیاه شناس فرانسوی موسوم به «پ.م.ر. اوشرالوی» Aucher - Eloy - P. M. R. ، که از سنکله هم تهی دست تر بود ، باز حمت در اطراف ایران سفر کرده باشد . اومسافرتهای بزرگی در مشرق زمین انجام داده و مخارج زندگی خود را با کمال امساک ، از درآمد مجموعه گیاههایی که به اروپا میفرستاد ، بدست میآورد ، قسمتی از راههایی که اودر ایران پیهمه مورد استفاده مسافران غربی قرار نگرفته بود .

اولین دفعه‌ای که «اوشرالوی» به کشور شاهنشاهی آمد موقعی بود که در سال ۱۸۳۵ از بغداد و همدان به اصفهان مسافرت میکرد . او از این جا بمدت دو هفته در غرب ، یعنی در کوههای بختیاری ، دور زد . سرچشمه مجهول زاینده رود ، که عبارت از رودخانه اصفهان باشد ، درین سرزمین واقع بود^۴ . این مسافرت توأم با مخاطرات و زحمت بود و هر چه

۱ - (بابین Babin) و (هوسای Houssay) بیش از نیم قرن بعد سنگهای عجیب قبور بختیاریها را شرح داده بودند .

۲ - بطوریکه قبلا ذکر شد شش سال قبل از (سنکله) یک کنفرانس انگلیسی بنام (ز. آلکساندر) که هنگام بازگشت از هند به انگلیس به هیئت اعزامی (کینتیر) ملحق شد از سمت غرب خط سیر (سنکله) از همدان و طریق (نزلی) و (هزار) به زنجان رهسپار گردید . او در منطقه (هزار) به قبور بسیاری برخورد که بومیها سکه‌های قدیم و تیله سفالی از آن بیرون میآوردند . راهی که طرف استفاده (آلکساندر) قرار گرفته بود در سال ۱۹۰۶ مورد عبور (آ.ف. ستال A.F. Stahl) واقع شد و آن را صحیحاً تشریح نمود و این خط سیر با مقیاس ۱:۸۴۰۰۰۰ ترسیم گردید .

۳ - قابل توجه آنکه رودخانه اصفهان ، که چه در قسمت علیا و چه در قسمت سفلی خود تامدتها از نظر اروپائیه مجهول مانده بود ، از شهری میکشد که بیش از تمام شهرهای کشور شاهنشاهی از طرف مسافران غربی به کرات مورد تشریح قرار گرفته بود . بطوری که امروز میدانیم تا اواخر قرن ۱۹ مغرب زمین اطلاع صحیح از جریان این رودخانه را بوسیله جغرافیون شرقی بدست آورده بود . خط سیر (اوشرالوی) را در سرچشمه زاینده رود از روی نقشه‌ها بزحمت به

بیشتر در اعماق کوهستان وحشی پیش میرفت این مخاطرات و زحمت رو بفرونی میگذاشت . «اوشرالوی» چون از طرف همراهان خود مورد تهدید و زخم زبان و دستبرد قرار میگرفت لذا بزحمت توانست به مقصد برسد و بنا برین تعجیبی ندارد اگر روزنامه سفر او چندان مفید و بارور نباشد .

خط سیر او را بطور تحقیق نمیتوان تعیین کرد زیرا اسامی غالب توقفگاهها از قبیل «پیرون Piroun» و «مامزاله Mamsolâ» و «بابادری Babaodari» و «آرون Arouni» و «بارکون Barcon» ظاهراً سخت زیر و رو شده اند . تصور می رود اواز دره زاینده رود ، که بهترین وجه مشروب شده واز کشتزارهای برنج و پنبه کاری پوشیده بود ، عبور کرده و شاید پس از آن از قسمت علیای کارون رد شده باشد و بهمر تفتن قلله آن ناحیه ، که بیش از ۴۰۰۰ متر ارتفاع دارد ، یعنی «زردکوه» صعود نموده باشد .

دو سال بعد «اوشرالوی» مجدداً به ایران آمد و این دفعه از تبریز و اردبیل و گیلان در راه البرز به مسافرت خود ادامه داد .

در نزدیکی منجیل از جاده خود منحرف شده جریان رودخانه شاهرود را بسمت شرق و بقصد الموت دنبال کرد . «اوشرالوی» در روزنامه سفر خود راجع به این محل از بسیاری از قلاع مخروبه زمان «شیخ الجبل» گفتگو کرده بود^۱ . «اوشرالوی» در دنباله مسافرت خود به دماوند هم صعود کرد و این اقدامی بود که در سال ۱۸۳۵ بدان موقوف نشده بود^۲ . در آن سمت اسک هم دود دهکده ، که موقعیت سخت شاعرانهای داشتند ، بنام «قنا Ghena» و «رینه» جلوه گر شدند . صعود حقیقی درین جا شروع شد . اواسط سپتامبر بود و قسمت اعظم نباتات خزان کرده بودند . در تفتن مناطق ، که آن گیاه -

میتوان تعقیب کرد . و اما راجع به جریان قسمت سفلی بیشتر دچار این اشتباه بودند که تصور میکردند رودخانه در صحرای شن یزد خاتمه مییابد .

۱ - در همان سال (ژ. شیل J. Shiel) و (سرهنگ ستوارت) هم مانند (آوشرالوی) به الموت آمدند . آنها از کرج به دره شاهرود حرکت کردند و به (میر) رسیده از آنجا بسمت شمال از طریق (قاسرخان Qasir Khan) به سمت صخره الموت پیش رفتند . درین جا هنوز آثار خندقها و حصارها و همچنین بقایای منازل مسکونی که از ساروج ساخته شده و سه آب انبار بنظر میرسد .

۲ - چند روز قبل از (اوشرالوی) (و.ت. تومسن) وابسته سفارت انگلیس در تهران به قلله دماوند رسیده بود . صعود به قلله ابتدا مانند (اوشرالوی) از دهکده اسک شروع شد . روز اول به (گرمه Germaه) رسیدند که چشمه‌های آب گرم در آنجا یافت میشد ، و البته این همان چشمه‌هایی بود که در سال ۱۶۲۷ (هربرت) به آن دست یافته بود . در روز سوم (۹ سپتامبر) به سرحد برف رسیدند . پس از صعود در یک غار کوچک گوگرد در نزدیکی قلله که محتلی از بخارهای گرم بود ، شب را به روز آوردند .

بعدها به کرات از دماوند بالا رفتند ولی راجع به ارتفاع آن تا مدت مدیدی اختلاف نظر وجود داشت . اعداد بین ۴۸۰۰ متر و ۷۱۰۰ متر نوسان داشت . در سال ۱۸۸۸ (ه. شیندلر) ارتفاع را در حدود ۱۰۰۰ متر هم اضافه بحساب آورد . درست ۱۰۰ سال بعد از (تومسون) و (اوشرالوی) اولین زن به دماوند صعود کرد . او خانم (ج. پ. سومر اسکیل J.P. Summerscale) بود که در سال ۱۹۳۳ این اقدام را بعمل آورد .

شناس تصور کرده بود بتواند در آنجا کشفیات زیبایی بنماید، برعکس باعث باس او گردید. مه یخ زده او را بر سرعت مجبور بازگشت نمود.

آن مسافر خستگی ناپذیر ایران، قبل از آنکه در نتیجه تباراجه دور از وطن در اصفهان از دنیا برود، راههای بسیاری را پیموده بود. او از شیراز و بوشهر و فیروز آباد و لار و بندرعباس دیدن کرده و با اینکه سخت مریض بود معذک با قلب گرفته افتان و خیزان در حالیکه از دیدن بلوچستان صرف نظر کرده بود، سری به عمان زده و به شیراز مراجعت کرد. این تقریباً همان راهی بود که سی سال قبل «دوپره» و «ترزل» در پیش گرفته بودند^۱.

به امید آنکه هوای تازه کوهستانی باعث سلامتی او گردد یکبار دیگر «اوشالوی» از اصفهان به سمت سرزمین بختیاری حرکت کرد. دست یافتن به «دالانکوه»، که تا حال کسی موفق به بالا رفتن از آن نشده و در اول ماه ژوئیه هنوز مستور از برف بود، آخرین نتیجه موفقیت‌های دشوار او بحساب می‌آید. پس از آن مرگ گریبان گیر آن فرانسوی شجاع که مکتب سخت مسافرت‌های اکتشافی را طی کرده بود گردید. اوزندگانی خود را وقف بر اجرای وظیفه بزرگی کرده بود ولی تقریباً کسی به او توجه نداشت و تازه پس از مرگ تا اندازه‌ای مورد احترام واقع گردید. متأسفانه از نوشته‌های «اوشالوی» جز نامه‌ها و اوراق پراکنده روزنامه سفر، که چندان قابل استفاده نیست، چیزی باقی نمانده؛ این اوراق به جله جمع‌آوری شده برای اینکه در آئینه تدوین گردد در نظر گرفته شده بود.^۲

حال از جنوب غربی ایران متوجه شمال شرقی می‌شویم. در اوایل قرن ۱۹ خراسان

۱ - بیست سال قبل از «اوشالوی» در شمال خطسیر او از داراب به شیراز و «اوزلی W. Ouseley» خاورشناس در قلب فارس و در سرزمین اطراف دریاچه نیریز که تا آن زمان بکلی مجهول مانده، داخل شده بود. هنگام حرکت از داراب از آبادی ایرج (ایرج) که یک زمانی عظمت داشته و در دامنه یک سلسله کوه مرتفع و شیب داری واقع است عبور بعمل آمد. در این مکان آب‌انبارهای قدیمی و معجاری آب و برجه‌ها و حصارها بنظر می‌آمد. قبل از رسیدن به «ساوانات Savonat» مجبور بودند از یک قطعه بسیار سخت کوه که انسان را به یاد بدترین قسمت بین بوشهر و شیراز میانداخت بگذرند. نزدیک دهکده «خیر Khair» به دو زمین دریاچه بزرگ ایران یعنی دریاچه نکزار نیریز یا بختگان رسیدند، ظاهراً این دریاچه راجعاً فیون باستان نمی‌شناختند، شاید هم دلیل آن این باشد که این دریاچه در آن زمانها اصلاً وجود نداشته و این آبگیر بزرگ بواسطه خشک شدن آبهای بندهامیر از آب پرنمیشده است. در نتیجه مسافرت «اوزلی» برای اولین بار کشف شد که دریاچه نیریز و دریاچه نمک شیراز (مهالو) با یکدیگر ارتباطی نداشته‌اند. «اوزلی» ساحل جنوبی دریاچه نیریز را از یک زمین مسطحی که با یک قشر نمک پوشیده شده عبور کرد و درست حدس زد که دریاچه از آنچه از جاده دیده میشود منبسط‌تر میباشد.

در سال ۱۸۵۰ «کیت» A. Keith. E. Abbot که از کرمان می‌آمد طول دریاچه را از روی رد «اوزلی» زیر پا گذاشت. نیمه‌ماه فوریه و سواحل، بهشت پرندگان بود. «کیت آبت» مانند پیشقدم خود برای آبگیر نیریز شکل بسیار ناقصی قائل شد. با وجود نزدیک بودن به شیراز کشف شکل صحیح و دردم دریاچه با جزئیات قسمت شمالی آن که تقریباً ۳۰۰۰ متر ارتفاع دارند (طشت Tascht یا «ترکس Nargiz») و ۳۰ سال بعد از «کیت آبت» «هل. ولن H.L. Wells» در صد اکتشاف آن برآمد در بوته اجمال باقی ماند (رجوع شود به فصل ۲۲).

برای مغرب زمین یکی از مجهولترین ایالات کشور شاهنشاهی محسوب میشد. فتح‌علی‌شاه، که از سال ۱۷۶۶ تا ۱۸۳۴ سلطنت میکرد، سعی داشت هر چه بیشتر سرزمین واقع در شرق راه شیراز به تهران را از نظر مغرب‌زمینی‌ها دور نگاهدارد. موقعی که «برون Brown» کاشف آفریقا در موقع مسافرت به خراسان در دره قزل اوزن (سفیدرود) کشف شد سوء ظنی، که عبارت از دست داشتن شاه در این کار بود، تبدیل به یقین گردید. نظیر همین پیشامدهم، شاید بدستور شاه، برای یک نفر افسر فرانسوی در موقع مسافرت از شمال شرق کشور روی داد. اکتشاف اینکه کسی خراسان را، با تمام مخاطرات، میدان اکتشافات خود قرار دهد باید نصیب «ج. ب. فریزر J. B. Fraser» دانست با وجود اینکه فقط بعضی از راههای طولانی او بکلی تازه بود معذک او یکی از بزرگترین کاشفان این سرزمین محسوب میشود.

«فریزر» در هند به تجارت اشتغال داشت و شغل خود را رها کرده بود تا بتواند به مسافرت‌ها و اکتشافات جغرافیائی بپردازد. اول از مسافرت‌های اکتشافی در هیمالاها شروع کرد. در سال ۱۸۲۱ از راه بوشهر به ایران آمد. راجع به ترسیم اولین مقطع از ساحل مسطح تا کوهستان‌های مرکزی، که دائماً ارتفاع آن رو به تزاید بود، باید خود را مدیون «فریزر» دانست. او در شیراز در دم و اسپین «ریج» تیره بخت حضور داشت، و از راه معمولی اصفهان به تهران رسید و پس از آن متوجه سمت شرق گردیده عازم مشهد شد. بواسطه اغتشاشاتی که در کشور حکمفرما بود «فریزر» نتوانست به جانب بخارا پیش برود و به سمت غرب مراجعت کرد. او از طریق قائن و بجنورد به استرآباد (گرگان) رهسپار شد و مازندران و گیلان را در نوردید و در آنجا زندانی شد. پس از رهائی مسافرت خود را از روی کوهستان مرتفع، که گیلان را از آذربایجان جدا میکند، ادامه داد و از اردبیل عبور کرده سفر طولانی خود را در تبریز خاتمه داد.

پرواقع‌ترین فصل این مسافرت از آن سمت تهران شروع میشد، «فریزر» از پایتخت راهی را که در دامنه جنوبی کوه واقع است از طریق میامی (که دوازده سال بعد «ژ. کر میک» در آنجا بمرض مطبقه درگذشت) و سبزوار بجانب مشرق در پیش گرفت، و پس از «تروئیلیه Truillier» اینک این شریان تجارتي پس ارزش مجدداً از طریق علمی مسودت تشریح قرار گرفت.^۱

پس از خروج از نیشابور اوهم مانند «تروئیلیه» از معادن معروف فیروزه واقع در نزدیکی «مدن» دیدن کرد و در قسمت آخر راه برای رسیدن به مشهد، از فراز کوهستان، جاده «ده رود» را از طریق «جاغراق djaghraq» انتخاب کرد.

با اینکه مواجه با بسیاری ناامایات و خصوصت‌ها گردید معذک مدت توقف خود را در پایتخت خراسان مورد استفاده کامل قرار داد و تصویر صحیح و تاریخ این شهر را، که در آن

۱ - جاده شوسه‌ای که امروز به مشهد میرود بعد از سبزوار داخل کوه میشود و در نزدیکی شورآب مجدداً به جاده‌ای که در جهت غربی شرقی امتداد دارد ملحق میگردد. در زمان «فریزر» در نزدیکی «زافرانى Zafrani» يك راه سمت کوه منسب میشد در حالی که يك راه دیگر ارتفاعات جنوبی را دور زده و در زمین مسطح به جلگه نیشابور میرفت.

زمان نسبت به غربیها بسیار بدین غیر مهمان نواز بود ، در دسترس مآقرار داد . در مشهد «فریزر» راجع به یکنفر انگلیسی بنام «ویلیام شاول» William Shawe اطلاع حاصل کرد که چند ماه قبل در موقع رفتن به هند مدتی درین شهر مقدس اقامت نموده بود . اطلاعات دقیقتری از او در دست نیست ، و به اقرب احتمال دچار عاقبت بدی شده بود . قبل از آنکه خبر وجود یکنفر مغرب زمینی منتشر شود « فریزر » بوسیله یکی از خدام امام رضا به داخله حرم راه یافت ^۱.

سرزمین واقع در شمال غرب مشهد را «فریزر» کردستان نامیده بود زیرا قسمت اعظم آن مسکن مهاجران کردی بود که اسلاف آنها را شاه عباس از مرز ترکیه کوچ داده بود تا خراسان را از نهب و غارت ترکمنها محفوظ دارند . در زمان «فریزر» سه کشور کرد بنام کابوشان (قوچان)، که حاصلخیزترین و پرآب ترین منطقه شمال ایران بود ، و بجنورد و درگز وجود داشت . ازدو شهر اولی «فریزر» در سال ۱۸۲۲ اطلاع حاصل کرد .

در دنباله راه تا گرگان (استراباد) در آن سمت «Simalquan» سرزمین مجهول و خالی از سکنه ای شروع میشد که ترکمنها دستبرد خود را از آنجا به ایالات شمالی ایران میزدند . اشخاص طرف اعتماد «مالکلم» هم باین سرزمین پا نگذاشته بودند . او اخر مارس بود ؛ «فریزر» ، که از شدت برف و باران به شدت میلرزید ، و امتداد «کوه گورخود» Kuh-e-GurKud « این قطعه خطرناک را طی کرده از فراز گردنه ها به جله بسمت علیای رود گرگان رهسپار گردید . بالاخره سرزمین مسطح پیداشد ؛ در سرازیری ، چمنزارها و درختستانها جلوه گر شده و از بلندبهای بی آب و علف و کوهستان خراسان به فراخانی سرسبز اطراف بجزر داخل شدند .

درین جا «فریزر» به خرابه های قلاعی رسید و تپه های خاکی را دید که بقایای آبادیهای بودند که در زمان ماهیت های باستان شناس مشغول حفاری آن بودند . او تجسسانی در خرابه های شهر «جرجان» سابق بعمل آورد و تا آنجا که میدان او اولین اروپائی بود که از «گنبد قابوس» معروف توضیحاتی بدست داد . «فریزر» این برج را «گومبوز کائوس» Goombuz-e-Caovs نامیده بود . از طریق فندرسک به استراباد (گرگان) ، و بالنتیجه به سرزمین نسبتاً آشنائی واصل گردیدند .

شرحی که «فریزر» از مسافرت های سرزمین مازندران و گیلان در ضمیمه داده بسیار ارزنده میباشد زیرا تا کنون به کمتر اروپائی ای اجازه داده شده بود مدت طولانی تری در سواحل پست بجزر را قامت نماید .

یازده سال بعد هم «فریزر» فرصتی بدست آورد که مجدداً به یک مسافرت طولانی در

۱ - در زمانهای بعد سیاستمدار انگلیسی «ا.ب.ایت ویک» تفایر میکرد که اولین اروپائی بوده که در سال (۱۸۶۲) بداخل مسجد امام رضا راه یافته است . در صورتیکه در حقیقت چهار ویک چهارم قرن قبل «کلاویجو» این عمل را انجام داده بود . ما بین زمان «کلاویجو» و «ایت ویک» بازم اروپائیان مختلفی کم و بیش به اعماق آن مؤسسات مقدس داخل شده بودند ، بغیر از «فریزر» فوق الذکر نام «کنلی» و «بورنس» را هم باید ضمیمه کرد .



مناطق به آرشبو عکس کتابخانه ملی اتریش

بازار گاد

از روی يك تصوير كاد «ش. تكسيه» Ch. Texier ۱۸۳۸

مقبوره سیروس

ایران دست بزند. این دفعه از تبریز و قسمتی از راه‌های تازه شمال خراسان مجدداً به - مشهد عازم شد. بطوریکه منظور او بود «فریزر» موفق نشد به کلات (نادری)، که از اروپائیها فقط «باتاتزس Batatzes» موفق به دیدار آن شده بود، واصل گردد ولی توانست سفری به - سرزمین کشف نشده درگز بنماید و تا آتاک، که عبارت از سرایشی کوه‌های خراسان به سمت شمال و صحرای مسطح باشد، پیش روی نماید.

اودرین سفر و مسافرت‌های ضمیمه مجدداً از نزدیک با ایلات ترکمن در شمال شرق سر - زمینهای مرزی تماس پیدا کرد و اطلاعات تازه‌ای از ایل «تکه» و «گوکلان» و «بموت» بدست آورد. او هنگام بازگشت از بیراهه‌هایی، که قبلاً هم در آن مسافرت کرده بود، از اطراف دریای خزر و از طریق «هاراوا Harau» و مرکز عمده منطقه خلخال به تبریز رهسپار شد. از اینجا «فریزر» سفر دیگری، که قبلاً هم ذکر شد، از فراز کوه‌های کردستان به سلیمانیه در پیش گرفت. در یک مسافرت ضمیمه، که آخرین سفر آن کاشف خستگی ناپذیر از بغداد به - تهران بود، دیگر از راه‌های معمولی منحرف نشد.

در موقعی که «فریزر» از رد همان راه‌های قدیم خود، مربوط به سالهای ۱۸۲۱ تا ۱۸۲۲، عبور میکرد موفق شد تغییرات بسیاری را، که از زمان آخرین مسافرتش به ایران روی داده بود، تعقیب نماید. او با کمال تأسف از سرزمینها و شهرهای آنوس خود دیدن کرد؛ زیرا همه چیز عوض شده بود و با وجود آرامش طولانی ونسبی دوران سلطنت فتحعلی شاه همه چیز رو به پستی گرایده بود. راهها از سابق ناامن تر شده و از همه بدتر دسته‌های بزرگ ترکمن را باید ذکر کرد که غارت کنان در استان خراسان به همه طرف تاخت و تاز میکردند.^۱

برای رسیدن به مشهد «فریزر» در سفر دوم خود راه فیروزکوه را از طریق کوهستان در پیش گرفت و تازه از دامغان بعمد داخل جاده قدیمی و اصلی گردید. ولی همینکه به پشت سبزوار رسید بسمت شمال شرقی پیچید و از میان یک سرزمین کوهستانی، که مستور از درختان انبوه بود، از طریق «عیدالله‌گاه» و «سلطان میدان» و شاید در امتداد راهی که امروز قسمتی از آن اتومبیل رو شده داخل دره بزرگی شد که راه مشهد به قوچان در آن واقع است.

پایتخت بنظر «فریزر» مفلوک و منحط آمد. او با قلبی افسرده ب جستجوی زوایای مشهد، که با آنها ما نوس بود، برآمد. صحن مقدس، که سابقاً آنقدر باشکوه بود و زوار در آن موج میزد، تقریباً خالی و تمام زیبایی و درخشندگی حرم پر جلال از بین رفته بود. طلا کاریهایی که سابقاً آنقدر تالاولو داشت، کدر و خاک آلود بنظر میآمد؛ آئینه کاریها در بسیاری از نقاط ریخته و گلهای تیره رنگ جای آن را گرفته و همجا خرابی راه یافته بود. قسمت اعظم بازار بسته و لشکری از گدایان و اشخاص مریض خیابانها را مملو ساخته بود. همه

۱ - تا آنجا که من اطلاع دارم انگلیسی دیگری که از خراسان عبور کرد «لایاردز» رفیق سابق «ا.ل. میتفورد E.L. Mitford» (۱۸۴۰) بود که از راه خشکی از طریق افغانستان به هند میرفت.

از روی یک تصویر عمل دکوپورتز

تهران

۱۸۲۰-۱۸۱۷

متعلق به آرتیو مکس کدایخانه ملی آتریش



از فقر و گرسنگی مینالیدند.

راه واقع در حوزه درگز یعنی دره « تاماریسك Tamarisk » ، که در دامنه شمالی سلسله کوه عمده سرحدی بسمت زمین مسطح تر کمنها می رود و از « آتاک Atak » بوسیله یک سلسله تپه‌های پست جدا شده، از اردکان با برج معروفش عبور می‌کند. پس از آن داخل کوهی می‌شود که مجاور شمال شرقی دره قوچان می‌باشد و از دریاچه « تاور » (تباریک) و یک گردنه سختی می‌گذشت و به سرزمینی می‌رسید که آب و آن بجانب آتاک متماثل بود ؛ این راه را « کلایوجو » بیش از ۴۰۰ سال قبل از « فریزر » پیموده بود. با وجود اغتشاشات حاصله از جنگ او توانست بالاخره به آبادی عمده یعنی محمدآباد برسد. کمی دورتر از شهر از بالای « قزل کتل »، یعنی گردنه قرمز، موفق بدیدار چشم اندازی گردیدند که مدت‌ها آرزوی آن راداشتنند؛ و آن عبارت از منظره دریای شن بود که تا الی غیرالتهایه ادامه داشت و تا سواحل رود جیحون کشیده شده بود.

هنگام بازگشت از گردنه « اللاکبر » رد شدند؛ از این نقطه دشت درگز، که از تپه‌های کوچکی مانند موج دریا پوشیده شده بود، دیده می‌شد ؛ از این راه به تباریک و از طریق شیروان و جینورد و سیمقلان مراجعت کردند؛ « فریزر » از موقع مسافرت اول خود ، به این منطقه آشنائی داشت. پس از آن راه از « زرد » و « رادبور » می‌گذشت و مانند سال ۱۸۲۲ از مناطق سختی گذشته به سوی رودخانه گرگان سرازیر می‌شد. نظر به نامنی این مناطق، پیش روی به سوی استراباد غیر ممکن می‌نمود و « فریزر » مجبور بود برای رسیدن به تهران راه کوهستان را انتخاب کرده از طریق تاش و چهارده و فیروز کوه رهسپار گردد.

« فریزر » قسمتی از راه را در لباس یک نفر تاجر ایرانی می‌پیمود. با وجود زحمات و اشکالات فراوان و بیم آنکه هر لحظه توسط اهالی غیرتمدن و فوق‌العاده متعصب بمعرض فروش و خیانت در آید معذک گاهگاه فرصتهای مناسبی جهت جمع‌آوری اطلاعات راجع به مرز و بوم و مردم آن بدست می‌آمد. هر چند « فریزر » مانند زمین‌شناسان فنی نبود معذک برای جمع‌آوری نمونه اججار، اهمیت بسیاری قائل بود.

بطوریکه قبلاً گفته شد برابر با مسافرت‌های « فریزر » در کوهستانهای کردستان ، مخصوصاً از نتایج وسیع سفرهای او در خراسان باید امتنان داشت . همچنین راجع به شرح ایالات گیلان و مازندران، که « فریزر » از این سوتان سوی آن رادوبار پیموده بود، اوراتا مدتی امین‌ترین اشخاص میشناختند. قابل تذکر آنکه « فریزر » اول کسی بود که ارتفاع جلگه بدون دروایران را تقریباً بطور صحیح تعیین نمود. مشاهدات او، که در تاریخ کشفیات ایران از بهترین مشاهدات محسوب میشوند ، چندین جلد کتاب قابل ملاحظه تشکیل می‌دهند؛ و میتوان آن را معدن فیاضی برای معلومات جدید بحساب آورد.

بین دو مسافرت « فریزر » سفریکنفر افسرجوان انگلیسی بنام « آ. کنلی A. Conolly » پیش آمده که در سال ۱۸۳۰ ، یعنی ۱۲ سال قبل از آنکه در بخارا کشته شود، در موقع مسافرت به هند از شمال و شمال شرق ایران عبور نموده بود . پیش‌روی او بسمت سرزمین ترکمنها واقع در شرق خزر مطلب تازه‌ای بود. گزارش او راجع به عبور از البرز از گرگان و طریق

« زیارت » به شاهرود نیز قابل توجه بود. « کنلی » برای اولین بار از سرزمین کوهستانی واقع در جنوب شرقی مشهد توضیحاتی داده بود. اطلاعاتی که او از جاده زواری مشهد و خود آن شهر مقدس داده مکمل مشاهدات « فریزر » محسوب می‌شد .

« کنلی » در استراباد (گرگان) از سد هائیکه در باتلاقها و سرزمین‌های خرم و چمن‌زار احداث کرده بودند ، عبور کرده به سمت شمال یعنی قسمت سنلای رود گرگان پیش رفت ؛ در آن طرف، عالم نباتات انبوه تدریجاً از بین رفته و زمین صورت دشت به خود می‌گرفت. پس از آن از آتاک عبور کرده و راه خویه را انتخاب کرد و در ضمن میسر گردید مسافرت « مور او یو Muraviev » ، را که بعداً ذکر آن بمیان خواهد آمد. تکمیل نماید . هنوز سه منزل در دشت شرق خزر طی نکرده عدم اعتماد و خصومت اهالی او را مجبور بمراجعت نمود.

در جاده مشهد خط سیر بین شاهرود و مزینان واقع بود که بواسطه دستبرد ترکمنها خطرناکترین قسمت محسوب می‌شد و انشعابات طولانی کوههای شمالی، که غالباً روبه پستی میرفت، انسان را به سمت جلگه هدایت میکرد و از پیچ و خمها به سمت ارتفاعات میبرد .^۱ در زمان « کنلی » غالباً راه شاهرود به جاجرم، که از سبزوار بخط مستقیم بمشهد میرفت، انتخاب می‌شد .

او دوماه و نیم در شهر مقدس اقامت کرد و با وجود اروپائی بودن میتوانست آزادانه حرکت کند. او هم مانند « فریزر » ، که هشت سال قبل موفق شده بود، توانست داخل حرم بشود. در غرب تا مدتی اطلاع صحیحی از مشهد در دست نبود و آنجا یک نقطه افسانه‌ای بحساب می‌آمد؛ ولی اکنون این شهر در نتیجه مساعی « فریزر » و « کنلی » یکی از نقاط ایران شده بود که بیش از هر جا از آن اطلاع داشتند.

قبل از آنکه « فریزر » سفر دوم خود را شروع کند « آ. بورنس A. Burnes » شمال شرقی ایران را زیر پا گذاشت؛ او یکی از بزرگترین کاشفان افغانستان و ترکستان بود که بعداً قربانی فاجعه کابل گردید.

او از سرخس^۲ تا پایتخت خراسان آمد و آن ایالت را از راه قوچان ترک کرد. درین جا

۱ - پس از « فریزر » و « کنلی » شرح زنده‌ای از دهشت و مخاطراتی که کاروانها را در راه مشهد از طرف ترکمن‌ها تهدید می‌کرد « ا. ب. ایستویک E. B. Eastwick » و « ا. د. نوان O. Donovan » و امثالهم که همراه زوار حرکت میکردند داده اند . هنوز در سال ۱۸۷۲ راه بقدری نامطمئن بود که سرحددار انگلیسی سیستان بین مزینان و شاهرود بدرقه‌ای مرکب از ۲۰۰ سرباز سوار همراه میبرد .

۲ - قبل از « بورنس » اولین اروپائی که در قرن ۱۹ از سرخس دیدن کرد « ج. ولف » بود . او یک نفر یهودی انگلیسی بود که مبلغ مسیحی شده و بین سالهای ۱۸۳۱ تا ۳۴ از طریق خراسان به بخارا مسافرت میکرد . ده سال بعد گذارش مجدداً به این شهر افتاد و این دفعه برای این بود که به سر نوشت « کنلی » و « ستوارت » پی‌ببرد . مسافرت‌های « ولف » مملو از ماجرا بود . در بسنگرد، واقع در جنوب شرقی سبزوار، یعنی در همانجائی که در سال ۱۹۳۳ « گابریل » را از وجود اهالی دزد آنجا بر حذر داشته بودند « ولف » به اسارت درآمد . او به روایات عبری قدیم بسیار علاقه‌مند بود و از جغرافیا سر رشته‌ای نداشت. سرخسی را که « ولف » دیدن کرد عبارت بود از سه

آن مسافر جسور از رفیق خود «دکتر ژرارڈ Dr. Gerard» جدا شد و این شخص از طریق هرات و کابل مراجعت نمود ولی هرگز به هدف خود نرسید. «بورنس» همان راه دره گرگان را، که قبل از او «فریزر» از آن عبور کرده بود در پیش گرفت. او هم مانند متقدمان خود در موقع سرا زیر شدن به جلگه های ساحلی خزر از دیدن مناظر با شکوه آنجا محفوظ گردید.

برابر با اکتشافات انگلیسیها در شمال و شمال شرق ایران در نیمه اول قرن ۱۹ باید اکتشافات روسها را هم ذکر کرد هر چند که غالباً به نتایج این اکتشافات دسترسی حاصل نمیشد.

قبل از حرکت به خویوه از راه خشکی «ن. مور او یو N. Muraviev» در سال ۱۸۱۹ بعضی مشاهدات از قسمت سفالی رود گرگان و اترک بعمل آورد و همچنین عرض جغرافیائی مصب آن دو رود را تعیین نمود.

در آن زمان «آ. خودسکو A. Khodzko» از ایالات خزر را اطلاعات ذیقیمتی بدست آورد. تا سال ۱۸۳۵، که بعنوان قنصل در رشت فعالیت میکرد، او فرصت یافت نتیجه چندین سال اطلاعات جغرافیائی خود را در محل تکمیل نماید.

«خودسکو» تقسیم بندی اداری کشور را تعیین و ملخصی از تاریخ آن را جمع آوری نمود؛ و نقاط مختلف و راهها و بناهای تاریخی و محصولات و تجارت و صناعت آن را تشریح کرد. دقت مخصوصی راجع به رودها و جریان و قابل کشتی رانی بودن آنها مبذول داشت و برای این منظور از نقشه های کشتی رانی موجود روسیه استمداد جست. سرزمین غرب از آمل تا رود «زه هزار» بیش از همه مجهول بود و تمام نقشه ها نقطه سفیدی در اینجا نشان میدادند.

کمی بعد از سفر دوم «فریزر» در سال ۱۸۳۸ «لم Lemm» روسی در غالب نقاط از روی خط سیر او بحر کت درآمد؛ او از طرف دولت خود مأموریت داشت برای شاه هدایائی ببرد ولی هدف اصلی او آن بود که نقشه شمال و شمال شرق ایران را تصحیح نماید. او بین تهران و مشهد ۲۱ نقطه و هنگام بازگشت از طریق قوچان و یچنورد و استراپاد ۳۰ نقطه را از نظر نجومی تعیین نمود و بدین ترتیب پایه محکمی را برای ترسیم يك نقشه کشوری پی ریزی نمود. «مقارن با «لم» ج. ف. بلارامبرگ J. F. Blaromberg» را در خراسان می بینیم. او از سالهای ۴۰-۱۸۳۷ در ایران توقف و در اردو کشتی هرات شرکت نمود.

«بلارامبرگ» به بسیاری از خطوط در ایران رسیدگی کرد و مخصوصاً راه زواری تهران به مشهد را، که خود پیموده بود، مورد توجه قرار داد. همچنین شرحی از نقشه برداری و آمار ایران، بالاخص از سرزمینهای ساحلی شرقی بحر خزر، از طرف «بلارامبرگ» منتشر شد.

→ سرخس قدیم واقع در ساحل راست تجن. سرخس نو که تازه در سال ۱۸۵۰ در خاک ایران بنا شده بود برای اولین بار از طرف «بلوکویل دوکولی بوف Bloqueville de Coulibnef» فرانسوی شرح داده شده بود. او در سال ۱۸۶۰ بدنیال لشکر شاه در ایران سفر میکرد تا از بناهای یادگاری مهم عکس برداری کند و بدست دزدان افتاده چندین ماه در اسارت بسربرد.

فصل نوزدهم

در جستجوی آثار باستانی

پس از مسافرتها زیادی، که در اوائل قرن ۱۹، در ایران بعمل آمد تازه شروع باین شد که آثار یادگارهای قدیم را طبق نقشه تعقیب نمایند. انتظار چنین میرفت که در دو استان فارس و سوزیانا بزرگترین آثار قدیم را بدست آورند. ولی در منطقه، بغیر از تخت جمشید، کمتر اروپائی پیدا شده بود که توقف طولانی کرده و در زمینه اکتشافات آثار قدیم مجال و فرصت بدست آورده باشد؛ تقریباً تمام مسافران بیجمله عبور کرده و از جاده های اصلی هم منحرف نشده بودند.

چنانچه شاهراه تجارتی شیراز به اصفهان ازین نقطه نمیکذشت شاید در ابتداء قرن ۱۹ هم هنوز تخت جمشید مجهول باقی مانده بود. راجع به اطلاع از حجاریهای طاق بستان و بیستون و شهرت آن هم باید خود را مدیون جاده کرمانشاه دانست که ناگزیر از نزدیکی آن میگذرد زیرا آثاری که چند کیلومتر از جاده دور افتاده غیر مکشوف باقی مانده است. چه بسا مسافرانی بودند که از زمان «پاترفیلیپوس» (۱۶۲۹) راه کازرون را بین ساحل و شیراز طی کرده بدون آنکه پی بوجود «شاپور» برده باشند؛ همچنین ازری تا ۱۸۰۹ از طرف یکنفر اروپائی با اطمینان تام دیدن بعمل نیامده بود. راجع به شوش و مکانهای تاریخی دیگر در خوزستان تقریباً هیچ نمیدانستند. تا آن زمان فقط «دلواله» از فسا و داراب در سال ۱۶۲۱ عبور کرده بود، ولی فسا را بازار گاد قدیم تصور کرده و داراب اصلاً مجهول مانده بود. سکت وارینگ Scott Waring» در سال ۱۸۰۲ در فیروزآباد اقامت کرده ولی پی به اهمیت آن نبرده بود.

اتباع و مالکیم» به پیروی از اولیئیه بناهای یادگاری را، که مربوط به تاریخ قدیم کشور بود، با علاقه ای که مردم رو به افزایش میرفت مورد توجه قرار دادند. «موریه»، یعنی مؤلف کتاب فنا ناپذیر «ماجر ای حاجی بابای اصفهانی»، که قبلاً نامش با افتخار ذکر شده، پیشقدم گروه مردمانی بود که به پیشرفت باستان شناسی ایران کمک کردند. و مشعلهای فروزانی مانند

«راولینسن» و «لایارد» از آن جمله میباشند.

«ژ. موریه» اولین بار بمعیت سفارت «سرهادفورد جونز Sir Hadford Jones» بایران آمد و از راهی که در آن زمان بیشتر مورد عبور و مرور بود یعنی از بوشهر و شیراز و اصفهان و تهران به تبریز رهسپار گردید. در سال ۱۸۱۱ برای دومین بار بمسافرت ایران آمد و این دفعه بمنوان وابسته و منشی سفارت «سر گور اوولی Sir Gore Ousely»^۱ عرض اندام نمود؛ مجدداً او راههای معلوم سابق را در پیش گرفت و موفق شد در مدت توقف چندین ساله در کشور این دفعه از همدان و گرگان (استراباد) و مخصوصاً از آذربایجان هم اکتشافاتی بعمل آورد.

«موریه» در سفر اول خود در سال ۱۸۰۸ موقع عید میلاد مسیح بقصد کشف شاپور از کازرون حرکت کرد.

هیچ مسافر اروپائی قبل از «موریه» شرح شاپور را نداده بود. در سال ۱۶۷۲ طبق منابع شرقی موقعیت این شهر قدیمی در روی نقشه‌های اروپائی ظاهر شده بود. «کامیفر» از روی مسموعات اخباری از شاپور داده بود. متأسفانه مسافران عالمقامی مانند «تاورنیه» و «تونت» فقط از برباین شهر قدیم سلطنتی عبور کرده بودند. ظاهراً «هادفورد جونز» اولین اروپائی است که آن شهر را از نو کشف کرده و لسی راجع به تشریح دقیقتر از بقایای شاپور مدیون «موریه» میباشد که سه سال بعد از سفر اول خود مجدداً به آنجا آمده بود.

او در میان سرزمین کوهستانی عظیمی مدتی خرابه‌های شهری را زیر و رو میکرد که يك زمان پایتخت شاپور اول بود؛ این شهر با طرز معماری مخصوص ساخته شده بود بطوریکه هیچیک از بناهای پادشاهان دیگر ساسانی به پای آن نمیرسد.

بطوریکه موریه شرح داده بیشتر بناهای شاپور تبدیل به تل سنگ و خاک شده و تنها آثار چند بنا و خرابه يك قلعه که در مدخل دره واقع بود هنوز شناخته میشد. او با کمال تعجب بهش فقره حجاری صخره که در بدنه دره چوگان کنده شده نگاه کرد؛ برای این حجاریها، که پروزیهای پادشاهان اول ساسانی را در مقابل دشمن نشان میدهند، باستان‌شناسان بعدی ارزش بیشتری از نقش رستم قائل شده‌اند.

در مورد تشریح و تصحیح عکسهای شاپور و تخت جمشید که «موریه» در دومسافرت خود آنها را مورد اکتشاف قرار داده زحمت بسزائی کشیده است. او در تخت جمشید با طرز دقیقی بکاوش پرداخت و در نتیجه پیکرهائی از خاک بیرون آمد که براتاب از بیشتر آنهایی که در خارج یافت میشد سالمتر مانده بود. در حوالی تخت جمشید در نزدیکی دهکده حاجی آباد غاری، که تا کنون مجهول مانده و دارای کتیبه‌هایی به خط پهلوی بود، کشف گردید.

۱ - «و. پرایس W. Price» هم‌سمت منشی گری «گور اوولی» را داشته‌واوست که گزارش آگوتاه مصوری راجع به آثار عتیقه تخت جمشید باتوجه مخصوص به خطوط و زبانهای آن زمان منتشر کرده بود.

رسید. راجع به بنائی، که مسلمانان ایران هنوز هم آن را مقبره مادر سلیمان میدانند، «موریه» هم نظر خود را در باره آن که مقبره سیروس باشد بیان نموده و ابراز داشته بود. بطوریکه قبلاً ذکر شد در آن زمان بازارگاد را با فسا عوضی میگرفتند.

«موریه» در موقع توقف خود در تهران در سالهای ۱۸۰۹ و ۱۸۱۲ و ۱۸۱۳ چندین بار از خرابه‌های ری، که همان راگ قدیم باشد، دیدن کرد. از موقعیت این شهر حتی «شاردن» هم اطلاع نداشت و «اولیویه» هم آن را خیلی بیشتر در سمت جنوب جستجو میکرد.

این شهر فرورفته يك زمانی در چهار دیوار خود از اسکندر پذیرائی کرده بود. این جا مسقط الرأس هارون الرشید و ظاهراً شکوه خود را تا قرن ۱۴ حفظ کرده بود. ولی «موریه» در محل ری فقط تپه‌های خارج از شکلی را یافت که در يك مساحت وسیعی تمام جلگه را پوشانده بودند. در سمت شرق در دامنه يك سلسله تپه منشعب از آلبرز خرابه‌های برج و بارویی یافت میشد. هم درین جا هم قدری جنوبی تر برجی با خطوط کوفی بر پایستاده بود.
«موریه» همچنین در همدان هم با کمال دقت به جستجوی آثار باستانی مشغول شد؛ این شهر بروی خرابه‌های پایتخت قدیم «ماد» (مدی) ساخته شده و محل تا بسطانی هخامنشیان و مخزن گنجهای خانواده سلطنتی بوده و بنا بر روایت افسانه مقبره «استر» و «مردخای» در آن واقع میباشد.^۲

او اول کسی بود که نقشه يك کاخ بزرگ و عمارت ستون دار جنب آن را، که شبیه به - تخت جمشید ساخته شده، کشف کرد و توانست از نظریه «دانویل» و «رنل»، مبنی بر اینکه همدان در محل اکباتان قدیم میباشد، در نتیجه مشاهدات مختلف پشتیبانی نماید.

هیچ هیئتی قبل و بعد از سفارت «سر گور اوولی» به ایران نیامده که تا این اندازه مطلعین و مورخین در آن شرکت داشته باشند. برادر سفیر یعنی «ویلیام اوولی» که از خاورشناسان معروف است، به این هیئت پیوسته بود. او در سالهای ۱۸۱۲-۱۸۱۱ در ایران بسر میبرد و با «موریه» توأم با اکتشافات خرابه‌های شاپور و تخت جمشید وری میبرد. در شیراز او از سفارت جدا شده سفری به فسا و داراب در پیش گرفت که نتایج مهمی در برداشت^۳.

۱ - یکی از همراهان «موریه» بنام «ر. گوردن R. Gordon» يك قفره حجاری مربوط به زمان شاپور اول را کشف کرد و معلوم شد که خرابه‌های ری در محل يك شهر قبل از اسلام واقع میباشد. این حجاری بعد از در زمان سلطنت فتحعلی شاه از بین رفت و بیکر جدیدی جانشین آن گردید. خوشبختانه نقش قدیم در سال ۱۸۰۹ توسط «موریه» و در سال ۱۸۱۱ توسط «و. پرایس» و در ۱۸۱۱-۱۲ توسط «اوولی» طراحی شده و در نتیجه از نظر آبندهگان بکلی محو نکرده شده است.
۲ - «گور اوولی» از روی کتیبه‌های عبری داخل دخمه «استر» و «مردخای» رونوشت برداشته و آنرا ترجمه نمود، بنا بر این کتیبه‌ها دونفر یهودی مقدس‌کشانی در سال ۴۴۷۴ بعد از هبوط آدم این بنا را بر فراز دخمه برپا کرده بودند.

۳ - اعضاء دیگر سفارت در همان موقع به مناطق مختلف اعزام شدند. «دارسی تود» به فیروزآباد که قدیمترین قصر ساسانیان در آنجا واقع است رهسپار شد، و در خود محل از روی دو حجاری زیبا واز «آتشگاه» نقش برداری کرد، و بزحمت از جنگه يك دسته راهزن فرار کرد «ستون Stone» از شاپور دیدن کرد و «گوردون» سفر دور و خطناک تا خوزستان -

«اوزلی» که امید داشت قبر کوروش را در فسا بیابد، اشتباه کرده بود. تقریباً فقط دو میل دورتر از آبادی يك تپه خاکی وجود داشت که ممکن بود سابقاً قصری بوده باشد و به «قلعه ضحاک» یا «دهاک» معروف بود.

در حوالی داراب، که «دلواله» دوست سال قبل از «اوزلی» از آن خبر قابل ملاحظه‌ای نداده بود و «دوپره» و «ترزل» هم خیلی به اجمال از آثار باستانی آن صحبت کرده بودند، او يك حجاری برجسته عالی از شاپور اول پیدا کرد. پهلوای این حجاری، که تاحال برای مغرب زمین مجهول بود، در نزدیکی داراب دویزهای یادگاری دیگر از زمان قدیم وجود داشت؛ یکی «کاروانسرای دوب» که شاید «دوپره» هم آن را دیده بوده و عبارت است از طالار مرتفعی که سقف آن دارای طاقهای ضربی و بر روی ستونهای سنگی استوار میباشد و مجموع آن در يك صخره برجسته‌ای کنده‌کاری شده؛ و دیگری نقطه‌ایست موسوم به «قلعه دهائیه Qal' al Dehaiyeh»، که خندق عمیقی دور آن را احاطه کرده و بقایای يك قلعه قدیمی در آن واقع میباشد.

حسن اکتشاف که کمال مطلوب «و. اوزلی» بود باعث شده بود که او از بسیاری از مسافرت کنندگان به ایران بهتر از عهده اکتشاف بناهای یادگاری برآید. او خود در کتابهایش شرح داده که در نتیجه اشتغال که طی سالهای متمادی با جواهرات و سکه های مشرق زمین داشته با قیافه پادشاه ساسانی آنچنان آشنائی پیدا کرده که بمحض دیدن حجاریهای «شاپور» فوراً در میان پیکرهای مختلف «شاپور اول» شاه‌شاهان را شناخته بود؛ و چنین اظهار عقیده نموده: در صورتی که تمام مجسمه‌های شبیه باو بفرمان خودش درست شده باشد، او خود پسندترین تمام پادشاهان بوده است. تا آنجا که میسر بوده «اوزلی» مآخذ شرقی را هم طرف توجه قرار داده و اطلاعات خود را از منابعی کسب کرده که قسمتی از آن تاکنون انتشار نیافته و بعضی از آنها در اروپا نسخه منحصر بفرد بوده. همچنین شرح اکتشافات مسافران اروپائی، که تاحال راجع به آثار باستان در ایران بعمل آمده، ضمیمه گردید.

حال دیگر نمیشد فقط بر شرح مشهودات عینی اکتفا نمود بلکه تناسبات را هم مبیایست در نظر گرفت و روح مطلب را روشن ساخت، چیزی که در درجه اول توجه را جلب میکرد بناهای یادگاری زمان هخامنشی و ساسانی بود که در جلگه مرو دشت بطور کلی تحت نام یونانی «پرس پلیس» یعنی «شهر ایرانیان» برپا بود و نسبت به آنها جز يك نظریه کلی چیز دیگری در دست نبود. این سرزمین را برای امتحان دردانه وسیعی بازرسی کرده

→ را بعهده گرفت و اطلاعاتی از شوش (سوزا) بدست آورد که برای باستان‌شناسان نتایج فراوان در بر داشت.

۱ - «و. اوزلی» در زمینه جغرافیا هم خدماتی انجام داده، مثلاً از بین محققان معاصر او اولین کسی بود که شرح راههایی را داده که فقط مسافران قدیم قبل از او از آن عبور کرده بودند، مانند راه میان برافزا لیرزوطریق فیروزکوه و دره تالار به ساری (شهر تجن) یا بطوری که قبلاً ذکر شده راههای کاملاً مجهول اطراف دریاچه نیریز.

بودند تا حدود آنچه را که امروز هم قسمتی از آن در زیر خاک مدفون میباشد تعیین نمایند. ما تنها حدسی که میزنیم این است که این محل در زمان داریوش اول و جانشینان او «ستاخرا Stakhra» یعنی «قوی» نامیده میشده است.

«استخر» را از قدیم میشناختند و آن خرابه‌هایی است، که در شمال و شمال غرب سکوی بزرگی که مسافران قدیمتر آن را «چهل منار» و مسافران بعدی تخت جمشید مینامیدند، برپا و بناهای پادشاهان هخامنشی در آنجا واقع میباشد. بناهای یادگاری مهمتر و کاخهایی که قسمتی از آن در صخره تراشیده و قسمتی با سنگهای تراش ساخته شده و مهتابی آن را که هشت متر ارتفاع دارد مشخص کرده بودند؛ بعضی از آن عبارت است از: سردر عمده خشایارشا موسوم به دروازه الاند، که مجسمه های عظیم گاو آن را حفاظت میکنند؛ کاخ صد ستون که عبارت باشد از طالار پذیرائی مربع شکل خشایارشا و اصولاً بعد از طالار ستون دار معبد «آمون» واقع در «کارناک Karnak» عظیمترین بنای زمان قدیم میباشد؛ طالار قصر داریوش موسوم به «آپادانا» که نقوش آن بخوبی محفوظ مانده؛ قصر کوچک مسکونی داریوش اول که بالاخص با دقت کامل ساخته شده و همچنین خرابه‌های قصور کم اهمیتتری که ناچار تمام پوشش چوبی داشته و پرده های عظیمی مدخل آن را مسدود مینموده است. همچنین قبور سنگی سلاطین، که در آن زمان فقط بوسیله طناب دسترسی به آنها میسر میشد، مورد بازرسی قرار گرفتند؛ آنها عبارتند از: قبور سلاطین هخامنشی که در بدنه دیوار غربی «حسین کوه» با کمال ظرافت نقر شده و همچنین قبور سنگی سلاطین بعدی در بدنه «کوه رحمت». هفت قطعه کنده کاری «نقش رستم» با صحنه‌هایی از زندگانی پادشاه ساسانی که در پائین دست قبور هخامنشی‌ها پیدا شده و نقوش سنگی برجسته «نقش رجب» که مربوط به دوران اولیه ساسانیان است، دارای تفسیرات متعددی بودند. تفسیر «کعبه زرتشت» که یکی از قدیمترین بناهای یادگاری تخت جمشید و در پائین دست قبور سلاطین در «نقش رستم» واقع است، روشن نگردید.

از زمانی که «باربارو» راجع باین موضوع به مغرب زمین اخباری آورده و پیکرهای بی حرکت سنگی را «سلیمان» و «سامسون» پنداشته و بعضی را مجلس به لباس «آفرانسز Alla Francese» تصور کرده، چقدر در موضوع این بناهای یادگاری بحث شده بود. بعدها بهترین نقش برداریها، که بیش از همه در تهیه آن باید خود را مدیون «شاردن» و «دوبروین» و «نیبور» دانست، تدریجاً باعث شدند نظریات واهی راجع باین آثار باستانی از بین بروند. همچنین اقدامات «اوزلی» نتوانستند تمام سؤالات را روشن سازند و او اذعان کرد که مفتاح حل آن در خواندن خطوط میخی میباشد. بایک فروتنی مخصوص، که افتخار آن مرد بزرگ و دانشمند محسوب میشود، تمام نتایج زحمات مهم خود را تحت الشعاع عملیات «گروتفند Grotfend»، که در پاریس با کمک «بورنوف» و «لاسن» و «بن» در همین موقع شروع به کشف خطوط میخی نموده بود، قرارداد.

۱ - «گ.ف. گروتفند» استاد زبان شناس آلمانی اولین کسی بود که موفق شد معمای خط میخی را حل نماید. در ۳ سپتامبر ۱۸۰۲ او توانست در مقابل آکادمی علوم در «گوتینگن»

«اثر سه جلدی و. اوزلی» راجع بمسافرتهايش در ایران کمی بعد از انتشارات «موریه» فقط چند سال قبل از کتب «ج. پ. فریزر» منتشر گردید. عملیات این سه مرد در موضوع اکتشافات کشور ایران از جمله مهمترین کارها محسوب میشد و بنا بر اظهار «لرد کرزن» نامت مدیدی آنچه که در انگلستان راجع به ایران میدانستند متکی به آثار آنها بود.

در «کرپورتر» که در زمان خود نام او بسیار بمیان آمده و کمی قبل از آنکه گزارش سفر دوم «موریه» منتشر شود مسافرتهايش خود را در ایران شروع کرده، در بسیاری از موارد اثر «موریه» و «ا. اوزلی» را تکمیل و تصحیح نموده بود. در بعضی موارد «سر روبرت» بعنوان نقاش مشهور پیشقدم صنعتگران فرانسوی بوده که بیست سال پس از او این کشور را زیر پا گذاشتند و با مهارت تام از بناهای یادگاری ایران قدیم و جدید نقش برداری کردند. «کرپورتر» بدقت همه چیز را مشاهده میکرد و پیش از هر چیزی در ترسیم بعضی نقشه‌های دقیق مناظر خود را مدیون او میدانیم. آنچه غالباً باعث ناراحتی در کتا بهای او میشود انشاء خشک و منلق و اطناب در کلام میباشد.

«کرپورتر» از گرجستان آمد و از راهی که از قدیم معروف بود یعنی از طریق تبریز و تهران و اصفهان تأثیر از، هنگام بازگشت از اصفهان و گلپایگان و همدان و کرمانشاه به بین‌النهرین رهسپار گردید و در آنجا کارهای خود را دنبال کرد؛ بطوریکه قبلا هم ذکر شد او از سرزمین دوشط مجدداً از طریق کردستان به تبریز رو آورد و ضمناً از شمال غرب ایران هم دیدن نمود.

«کرپورتر» در امتداد راه کرمانشاه مجال وافر بدست آورد که اکتشافات مربوط به باستان شناسی خود را تعقیب نماید. گرچه «موریه» چند سال قبل از همدان دیدن کرده بود ولی معدک «کرپورتر» هم بادقت حومه شهر را مورد بازرسی قرارداد و اخبار تازه‌ای، راجع به «گنج نامه»، که نام تخته سنگ سرخی از خارا است و واقع در کوه الوند میباشد، بدست آورد. بر روی این سنگ کتیبه‌های فارسی قدیم و شوشی (عیلامی نو) و بابلی منقوش شده که بسیار خوب محفوظ مانده و «ا. اوزلی» و «ستوارت» و «ویدال» از آن نقش برداری نموده بودند که بعنوان مفتاح برای روشن ساختن الفبای میخی مورد استفاده قرار گرفتند. شرح بقایای معبد بزرگ الهه «آناهیتا» واقع در کنار دریا «کرپورتر» از تمام متقدمان خود بهتر بیان کرده بود. نقش‌های بیستون را، که تخریب سخت در آن راه یافته و «کینتیر» ایجاد آن را مربوط بزمان «سمیرامیس» میدانست، «کرپورتر» احتمالاً قدیمی‌ترین یادگاری تمام ایران بجا آورده بود. نقوش روی آن صخره‌ها، که غلبه داریوش

→ Gottingen طرز تلفظ و خواندن اسمی داریوش و هیستاسب و خشایارشا را روشن و در نتیجه پایه اساسی را برای کشف کامل خط میخی بنیان‌گذاری نماید. «ه. راولینسن» در همان زمان بدون رابطه با «گروته‌فند» در ایران مستقلاً و با کمال بردباری و الهام موفقیت آمیز مشغول ترتیب الفبای میخی و زبان‌هایی که به آن حرف میزدند بود، و این موضوعی است که کاشفان از چندین نسل پیش به آن اشتغال ورزیده بودند.

اول را بر پادشاه افسانه‌ای نشان میدهند و آنگاه را که «پنسون» و «دلواله» و «گاردان» و امثالهم بغلط تفسیر کرده بودند، اکنون برای اولین بار بطور قابل فهم شرح داده و نسخه برداری شده بود؛ ولی «کرپورتر» هم نتوانسته بود معنی آن را درک کند و آن را تجسم غلبه «سالمانزر Salmanser» بر «عزرائیل Ysrael» تصور کرده بود. تحقیقات «کرپورتر» راجع به طاق‌بستان مقرون به موفقیت بود، طاق‌بستان در پایه «پارو Parro» عظیم، که مخرج غربی کوه بیستون باشد، واقع است. چشمه‌های پرآبی از آن بیرون می‌آید و مسلماً از زمان ساسانیان اولی، این نقطه محل سکناي پادشاهان بوده است. «کرپورتر» طبیعت ساسانی این بناهای یادگاری را آشکار و مفهوم حجاریهای دیواره هر دو غار را تا حدی از روی صحت بیان کرد.

«کرپورتر» در طی مسافرت خود در آذربایجان همچنین فرصت بدست آورد آثار باستانی متعددی را مورد بازرسی قرار دهد. نزد یک کرفتو در سمت جنوب صائن قلعه (شامین داغ کنونی) مغاره عظیم و عجیبی وجود داشت که مرکب بود از یک شبکه دالان و غارهایی که در سنگ سخت کنده بودند و قسمتی از آن بطرز زیبایی حجاری شده و تعداد بسیاری جا چراغی در آن قرار داده بودند. «کرپورتر» نقشه قسمتی از آن «لایرن» (ساختمان پرپیچ و خم) را، که خود توانسته بود از آن عبور کند، ترسیم نموده بود. در یک منزلی سمت جنوب، خرابه‌هایی بود که تخت سلیمان نامیده میشد و در آنجا بقایای سدها و برجها و بناها و سردرها در روی یک بلندی قرار دارند و حوضچه عمیقی را، که بر فراز یک تپه شش‌شاهنگی (چکنده Stalagmite) واقع است، احاطه نموده‌اند. بعقیده «کرپورتر» این تأسیسات باید اصلش ارمنی بوده باشد. یک بنای یادگاری قدیم دیگر در آذربایجان، حجاری مسطح و خشن سلماس واقع در غرب دریاچه رضاییه بود. اینجا هم او تصور کرد بایک اثر ارمنی مواجه میباشد و پیکره‌هایی را، که احتمالاً اردشیر بابکان اولین پادشاه ساسانی و پسرش شاپور اول را مجسم میساخت، او «قیصر گالریوس Galerius» و «نرس» پادشاه ایرانی پنداشته بود.

همچنین تجسسات «کرپورتر» در ری، و بازار گاد و تخت جمشید که مدت‌ها سر مشق دیگران بود قابل اهمیت میباشد. درین ضمن در اروپا اولین حل خط میخی قرین موفقیت شده بود و هر لحظه بیشتر یقین حاصل میشد که «بازار گاد» پایتخت قدیم «پارسا» (پرسیس)، که نسبتاً دولت کوچکی بوده و در جلگه مرغاب قرار داشته است، در صورتی که برخلاف آن تخت جمشید، که بعداً ساخته شده، پایتخت دولت جهانی عظیمی بشمار میرفته. از مهمترین بناهای یادگاری بازار گاد، مساحی و تشریح بعمل آمده بود و آنها بقرار ذیل میباشد: بقایای سکوئی که تخت سلیمان نامیده میشد؛ باصلاح بقایای «کاخ سروس» و برجی که بالای قبر مرده گمنامی برپا بود و به «زندان سلیمان» مشهور بود؛ سنگ یک

۱ - «گاردان» شرحی راجع به مسیح و دوازده حواریون نوشته بود. بعد از سفر «کرپورتر» هم بسیاری از محققان اروپایی مقهور تفسیرات واهی شده بودند.

پارچه معروف باپیکر پرداز سروس و کتیبه‌ای که سه زبان نوشته شده بود: و بالاخره جالبترین بنای یادگاری یعنی موضعی که «کامبیز» (کبوجیه) پهلوی پدروموفای خود دفن شده است. «کرپوتر» اول کسی بود که مطمئناً تشخیص داد بنائی که از تخته سنگهای سفید ساخته و با سقف کنکره داری پوشیده شده و بر بالای سکوی عظیم بله‌داری قرار دارد مردم آن را «مقبره مادر سلیمان» مینامند، همان مقبره «سروس» میباشد.

«کرپوتر» ۲۰۰ صفحه از کتاب خود را به تشریح آثار باستانی بازارگاد و تخت جمشید اختصاص داده و بیش از ۴۵ تابلو، که قسمتی از آن بسیار پرکارم میباشد، مندرجات متن کتاب را روشن میسازد. ناخوشی باعث شد که او کارهای خود را در تخت جمشید قبل از موقع متوقف سازد.

کمی بعد از «کرپوتر» در سال ۱۸۱۵ ه.ج. س. بوکینگام مسافرتی در ایران پیش گرفت که مفصلاً آن را تشریح نمود. باینکه نظر مخصوص او با آثار باستانی بود معدک از راهائی که کراراً شرح داده شده، خارج نگردید.

او از بغداد از طریق قصر شیرین (خسروی) عازم گردید و از مقابل زهاب عبور کرده به کرمانشاه و همدان آمد و پس از آن از گلپایگان به اصفهان روانه گردید. «بوکینگام» از تخت جمشید دیدن کرد و پس از یک توقف کوتاه در «شاپور» از طریق شیراز در پوشش به ساحل خلیج رسید. او از مسافت به فسا و داراب و فیروز آباد اجباراً منصرف گردید.

گرچه مسافرتی که «بوکینگام» در ایران تقریباً چیز تازه‌ای بیارنیاورد ولی او در یک بحریمائی اتفاقی در خلیج موفق شد بعضی اطلاعات کاشفان قبلی را تکمیل و مخصوصاً مسافرت «نارک» را روشن نماید.

بناهای یادگاری قدیم و مخصوصاً نقوش برجسته در ایران که در اوایل قرن ۱۹ شرح داده شده بود توجه نقاشان فرانسوی را که به باستانشناسی و جغرافیا هم علاقمند بودند، جلب کرده و آنان را بسمت ایران که در آنجا وظایف عمده‌ای انتظارشان را میکشید روانه کرد. نقاشیهائی که اکنون بدست «تکسیه Texier» و «فلاندن Flandin» و «کوست Coste» انجام شده بود از حیث کمال بالا دست نداشت. این نقاشیها عملیات صنعتی منحصر بفردی بودند که با وجود پیشرفت بعدی صنعت عکاسی ارزش خود را کاملاً حفظ کردند. این فعالیتها موقعی بیشتر باعث اعجاب میشود که انسان وضعیت مشکل مکان را در نظر بگیرد؛ زیرا این نقش برداریها بایستی در سرزمین مخالفی، که آب و هوای آن غالباً برای اروپائیها تحمل ناپذیر میباشد و در بین اهالی زورگو و متمصب انجام یابد.

۱ - بعضی از علماء مانند پ. لاسن P. Lassen و ژ. اوپرت J. Oppert و آ. ه. سانس A. H. Sayce و م. دیولافوا M. Dieulafoy نامدتی برین عقیده بودند که «بازارگاد» را باید در جای دیگر جستجو کرد. برای فهم اینکه تاجه اندازه این نظریه که باید بازارگاد را در فسا یا داراب جستجو کرد، دور از حقیقت میباشد مراجعه به مسافرتیهای «و. اوژلی» (۱۸۱۱) و «فلاندن» و «کوست» (۱۸۴۱) و «کیت آبوت» (۱۸۵۰) و «ژ. ر. پریس» (۱۸۸۴) و امثالهم کافی میباشد.

ش. تکسیه که در موقع نقش برداری بناهای یادگاری همیشه صنعت جدید ایران را از روی صنعت قدیم و ارتباط آن را با صنایع مصری جستجو میکرد، در سال ۱۸۳۸ بمعیت «دولا بوردون» de la Bourdonnaye و «دولا گیش» de Laguiche مسافرت خود را شروع کرد. عملیات جغرافیائی، که دو نفر اخیر مورد مطالعه قرار دادند، منتشر نشد و از طرف آنها فقط یک جدول ارتفاع یخ بوسیله میزان‌الهیوا در دسترس قرار گرفت.

مسافرت «تکسیه» غالباً از نقاطی بعمل آمد که بناهای یادگاری قدیم در آن وجود داشت.

بلافاصله پس از رسیدن به خاک ایران در نزدیکی سلماس به فاصله کمی از دریاچه رضائیه نقش برجسته قدیمی وجود داشت که توجه بسیاری از مسافران را بسوی خود جلب کرده بود. در تبریز چیزی که مربوط به ماقبل هارون الرشید باشد یافت نمیشد. زیباترین بنای شهر را، که هیچیک از ابنیه دیگر ایران از حیث تکمیل جزئیات بیای آن نمیرسد، «تکسیه» مسجد آبی مربوط به زمان «جهند شاه Djilhand schah» (۱۴۳۷-۱۴۶۸) نام میبرد. شرح این مسجد را شاید تاکنون کسی بهتر از «تاورنیه» نداده باشد؛ از آن زمان بعد بواسطه زلزله خرابی کلی بان راه یافته بود. کمی از زیبایی این مسجد را، که رو به افول و نقصان میباشد، آن صنعتگر فرانسوی برای نسلهای آتی در نقاشیهای عالی خود محفوظ داشته و یک اثر جاودانی برای او محسوب میشود.

از بنای معروف سلطانیه هم، که بافتخار «شاه خدا بنده» برپا شده و بواسطه زلزله سخت آسیب دیده بود، «تکسیه» در دنباله مسافرت خود دیدن نمود. راه سلطانیه به همدان از حیث ابنیه قدیم چیز جالبی نداشت ولی از لحاظ جغرافیائی قابل توجه بود زیرا تاکنون اروپائیهای زیادی از آن عبور نکرده بودند. «تکسیه» ابتداء قصد داشت به کرمانشاه رفته و از طریق لرستان و خوزستان عازم اصفهان گردد ولی بواسطه ناامنی راهها ازین خیال منصرف شد و از راه سلطان آباد (اراک) و «عمارت» و گلپایگان به پایتخت قدیم صفویه رهسپار گردید.

بناهای قابل توجه اینجا غالباً در ضمن آثار قدیمی شرح داده شده ولی «تکسیه» اولین کسی بود که در طرز بنا و تزئینات آنها عمیق شد و نقشه صحیح آن‌ها را که تا حال موجود نبود، برداشت. همچنین در تخت جمشید جزئیات بناهای یادگاری مساحی و از نظر معماری مقیاسهای صحیح آن تعیین گردید. مجموعه کاملی از نقوش «نقش رستم» گردآوری شد. «تکسیه» اول مسافری بود که از آثار نقاشی اینجا ذکری بمیان آورد.

تاکنون از آثار قابل ملاحظه شاپور بسیاری از مسافران انگلیسی خبر داده بودند. نقاشی «تکسیه» از مجسمه هشت متری شاپور اول (بفرض اینکه از نو برپا گردد) واقع در غار «نودان» Nodan در نزدیکی «شاپور» قابل توجه میباشد.

۱ - در اوایل قرن «ف. ساره» F. Sarré در حفظ «مسجد آبی» سهیم بوده است.
۲ - در سال ۱۸۱۷ ه.ج. جانسن J. Johnson که هنگام بازگشت از هند به انگلستان در ایران مسافرت میکرد راجع به غاری که در نزدیکی دهکده (نودان) واقع است توضیح بیشتری —

مسافرتی که به «سوزیانا» در نظر گرفته شده بود انجام نیافت زیرا اغتشاش در تمام آن ایالت حکمفرما بود. در بهبهان «تکسیه» و همراهایش زندانی شدند ولی بالاخره رهایی یافته از طریق بندر دیلم ایران را ترک گفتند.

دو سال بعد از «تکسیه» دو نفر صنعتگر بزرگ فرانسوی بنام «ا. فلانندن E. Flandin» و «پ. کوست P. Coste»، که دست کمی از او نداشتند، شبیه همان راههایی را که او طی کرده بود در پیش گرفتند؛ آن‌ها وابسته به سفارتی بودند که تحت سرپرستی «ا. دوسرسی E. de Sercey» قرار داشت و مأمور بود روابط سیاسی بین فرانسه و کشور شاهنشاهی را، که از زمان هیئت «گاردان» قطع شده بود، مجدداً برقرار سازد. در تبریز «ا. بوره E. Boré» سابق‌الذکر به سفارت ملحق گردید؛ او یکنفر عالم جوان فرانسوی بود که در سال ۱۸۳۸ م به ایران آمده و در بین اهالی، که معتقدات دیگری داشتند، کم‌کم عنوان مبلغ پیدا کرده بود و از یادداشت‌هایی که از بعضی آثار باستانی در ایران بعمل آورده، خود را ممنون او میدانیم.

از میان راههای بسیاری که «فلانندن» و «کوست» خستگی ناپذیر در مدت دو سال توقف خود در ایران، در جستجوی آثار باستانی پیمودند، خط سیر کردستان از تبریز به سلیمانیه قابل توجه مخصوص میباید.

آنها از ارومیه (رضاییه) به مهاباد رو آوردند ولی راهی را که «فریزر» در سال ۱۸۳۴ از طریق سردشت پیموده بود، انتخاب نکردند بلکه راه شرقی‌تر را از طریق «میراده» و بانه در پیش گرفتند؛ و این همان راهی است که «مینیان» ده سال قبل از ایشان از آن عبور کرده بود.

از جمله بناهای یادگاری صنعتی باستانی، که در آن زمان تقریباً مجهول بود و «فلانندن» و «کوست» از آن دیدن کردند و «تکسیه» آنها را ندیده بود، باید آثار باستانی را نام برد که در دامنه شمال غربی سلسله زاگرس در کنار جاده کرمانشاه و در حوالی «سرپل» و بر فراز تپه‌های «هولوان» قدیم واقعند. آن دو نفر فرانسوی تا جنوب فارس هم پیش رفتند.

→ داده و همچنین عکس و مقیاسی از مجسمه سرنگون شده عرضه داشته بود. دو سال پس از آن یک نفر افسر انگلیسی دیگر بنام «ت. لومسدن T. Lumsden»، شرح غار راداده و در آنجا مجسمه یک ببر و دو مخزن آب سنگی و دالانهای دخمه مانند‌ی دیده بود. اولین مسافری که غار را کشف کرد سرگرد «ستون Stone» و وابسته سفارت «سرگور اوزلی Sir Gore Ouseley» بود که در موقع اقامت در ایران از دنیا رفت.

۱ - تحقیق دقیقتر راجع به علامات مشخصه سنگی مربوط به زمان قدیم که به «دروازه آسیا» منقوش است به زمان بعد موکول گردید چهار فقره نقش سنگی را که یکی از آنها بنام یادگاری معروف «لولو Luilu» و مربوط به ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح میباشد تازه «دومرگان De Morgan» و مخصوصاً «ا. هر تسفلد» با دقت بیشتری تفتیش و تشریح کرده‌اند. همچنین مقبره سنگی «کله داود Kel-e-Davud» یا «دکان داود Dukan-e-Davud» که قبلاً اطلاع آن توسط «ه. ث. راولینسن» به مغرب زمین رسیده بود.

گرچه تازگی نداشت ولی شکل اصلاح شده خرابی‌های «آتشگاه» و «عبادتگاه» ساسانیان، و بناهای یادگاری دیگر مربوط به زمانهای گذشته واقع در فرور آباد و آتشکده‌های سروستان و قلعه ضحاک در نزدیکی فسا و آثار باستانی نزدیک داراب را تاکنون کسی باین کاملی عرضه نکرده بود. حتی در تخت جمشید هم، که کراماً توسط بهترین کاشفان کاوش بعمل آمده بود، پس از برداشتن توده‌های خاک، که قسمتی از بناهای یادگاری قدیم را از نظر مسافران قبلی مستور داشته بود، به کشفیات جدید ناائل شدند. در «استخر» تخت جمشید «فلانندن» و «کوست» بخصوص نقاشیهای ذیقیمی را با تمام رسانیدند.

«فلانندن» و «کوست» هم مانند «تکسیه» موفق به پیشروی به سمت لرستان و سوزیانیای قدیم نگردیدند. کشف آثار باستانی این ایالات، که قسمتی از آن لااقل بروی بیگانه بسته بود، در نیمه اول قرن ۱۹ فقط نصیب عده کمی از مسافران گردید که سرتترس داشتند. از آن جمله «ه. ث. راولینسن» بود که ذکرش کمی پیش بمیان آمد.

او در مسافرت سابق‌الذکر خود به لرستان و خوزستان، که بسال ۱۸۳۶ انجام یافت، شرح ائینه یادگاری بیشمار را داده که برای باستانشناسان بسیار مهم بود؛ از آن جمله است در شرق زهاب بقایای بناهای ساسانی و در نزدیکی گیلان یک آتشکده قدیمی و در «سارنه Sarneh» خرابه‌های یک شهر کهن که همه از بناهای ماقبل ساسانیان میباشد. همچنین از جمله مهمترین نتایج این مسافرت «راولینسن» از نظر باستانشناسی کشف شهر ساسانی شیروان با بناهای سنگی عظیم آن و شهر قدیم و منبسط تر «سیمره Saimarreh» میباشد. در سرزمین پست خوزستان هم او موفق به کشفیاتی شد که از نظر باستانشناسی دارای ارزش بسیار بود.

«راولینسن» از مسافرت سابق‌الذکر خود به آذربایجان هم، که بسال ۱۸۳۸ انجام یافت، نتایجی که از نظر باستانشناسی برای وطن خود بدست آورد کمتر از آنچه قبلاً شرحش گذشت، نبود. از جمله اکتشافات بیشمار دیگر او باید قبر «فخریقا Fakhriqa» مربوط به «مدی» و کتیبه‌های میخی نزدیک «چیلک Chilik» واقع در جنوب دریاچه رضاییه و کتیبه میخی را، که در راه اشنویه به رواندوز در گردنه خطرناک معروف به «کله شین Kel-e-Schin» واقع است، نام برد؛ در جستجوی موضوع اولی «مونت ایت» و برای یافتن موضوع آخری «فریزر» با عدم موفقیت مواجه شده بودند.

ولی شهرت «راولینسن» که پس از تجزیات سی ساله در خاور زمین و تألیفات بیشمارش در سالهای بعد زندگی او را هادی محققان شرق قرار داد، مبتنی بر کشفیات جغرافیائی و باستانشناسی او در لرستان و سوزیانا و آذربایجان نبود، بلکه علت آن حل مهمترین

۱ - علاوه بر مسافرت‌های «راولینسن» در ایران باید سفرهای او را به «دروازه‌های خزر» که در معیت «خود سکوی» سابق‌الذکر (Chodzko) در سال ۱۸۳۵ انجام داد، ذکر نمود. آنها تصور کرده بودند که شاید تنگه «سیردارا Sirdara» (سردار) «شهرهای خزر Pyla Caspiac» نیستند بلکه یک تنگه‌ای که پرتگاههای عربان و دیوارهای عمودی و صخره‌ای دارد و چند کیلومتر در سمت شمال واقع است «شهرهای خزر» میباشد، شرح این جارا قبلاً «دلواله» و «هربرت» به

کتیبه‌های هخامنشی بیستون (به ستون Behiston) واقع در نزدیکی کرمانشاه بود که شبیه به کوه خدایان جبل‌الطارق میباشد؛ در اینجا داریوش دست‌نویس خود در اطراف نقش سنگی خود در چهارده ستون راجع به اصل و نسب و بزرگی کشورش به سر بازان فرس قدیم و عیلامی و بابلی در غیر قابل عبورترین نقطهٔ صخره با قلم کنده‌کاری نموده.

هیچکس قبل از «راولینسن» از صخرهٔ بیستون صعود نکرده و از کتیبهٔ تجملی آن، که تقریباً از ۱۰۰۰ خط مرکب و دست‌نویس آن جز با تجهیزات کامل میسر نمیباشد، رونوشت بر نداشته بود، دستور کندن این کتیبه را داریوش پس از انهدام بابل و هنگام بازگشت به ایران صادر کرده بود. تمام متقدمان «راولینسن» از ترس سقوط قسمتی از کتیبه، جرأت نکرده بودند از آن بالا بروند. گرچه «کرپوتر» تانیمهٔ آن رسیده و از نقوش روی صخره طرح برداشته بود ولی دیگر نتوانسته بود جلوتر برود. «فلاندن» و «کوست» با اینکه از طرف دولت فرانسه مخصوصاً مأموریت داشتند رونوشت کتیبه‌ها را بردارند مملکت کاری انجام نداده مراجعت و غیر عملی بودن موضوع را گوشزد ساختند؛ و بنابراین حق تقدم در انجام امر برای «راولینسن» محفوظ ماند.

موقعی که او در سال ۱۸۳۵ شروع به کار کرد با سمت افسر جوان لشکر بمبئی خدمت شاهزاده کرمانشاه را بعهدہ گرفت، نفرات این شاهزاده که برای مبارزه با ایلات یاغی در همدان و کرمانشاه تمرکز یافته تحت فرمان او قرار داشتند. گرچه او مشغول حل «سنگ گنجنامه» واقع در نزدیکی همدان بود ولی افکارش هر لحظه در اطراف کتیبه‌های صخرهٔ بیستون در میزد. با وجود مخاطرات جانی او موفق شد چندین بار تا بناهای یادگاری که بر بالای صخرهٔ عمودی و با ارتفاع ۱۰۰ متر از سطح جلگه واقع بود، صعود نماید. اشکالات بسیار بود و موقعی که «راولینسن» در سال ۱۸۳۹ به افغانستان احضار شد فقط از نیمی از متن فرس قدیم، که حاوی ملخصی از قسمت اول سلطنت داریوش اول است، توانسته بود رونوشت بردارد در صورتی که قسمت عیلامی و بابلی آن کلاً دست نخورده مانده بود. «راولینسن» راضی نمیشد و وظیفهٔ ناتمام خود را بدست فراموشی سپارد؛ او در هند سلسله مراتب درخشانی را طی کرده و بعنوان پادشاه خدماتش برای شرکت در جنگهای افغان در نظر گرفته شده بود و پس از آن یک مأموریت سیاسی در بندها بدست آورد تا بصخرهٔ بیستون بهتر دسترس داشته باشد.

بدون واهمه از زحمات و مخارج زیاد او در سال ۱۸۴۴ هزارمیل راه را سواره طی کرد تا از قسمت دوم متن فارسی و عیلامی کتیبه رونوشت بردارد، و سه سال بعد یکبار دیگر مسافرت کرد تا کارهایی را که تا حال انجام داده بود با اصل آن تطبیق نماید و از قسمت آخری یعنی بابلی آن، که تقریباً بزحمت قابل وصول بود، قالب‌گیری نماید، و درین قسمت با کمک یک نفر جوان کرد بالاخره توفیق حاصل کرد.

ترجمهٔ آن کتیبه، که یکمرتبه بمیزان قابل توجهی از تاریخ و زبانهای کهن پرده

→ داده بودند و «راولینسن» آن را «تنگ سولوک Tang-e-Suluk» (بعقیده خودسکو «سیالک Sialek») نامیده بود.

برداشت، در سال ۱۸۴۶ از طرف «راولینسن» در مقاله‌ای از شماره دهم «روزنامهٔ مجمع پادشاهی آسیا Journal of the Royal Asiatic Society» با اطلاع دنیا رسید.

شاید در نتیجهٔ نوشته‌های پرمغز «راولینسن» بود که در نیمهٔ اول قرن ۱۹ دو نفر مسافر دیگر هم بنام «دوبود de Bode» و «لایسارد Layard» تحریک شده سرزمین بختیاری را میدان تحقیقات خود قراردادند. آنها موفق شدند به سرزمین کوهستانی جنوب غربی و غرب ایران، که در آن زمان به روی خارجیها تقریباً بسته بود، راه یافته و از نظر باستانشناسی بعضی اکتشافات بنمایند. یک مقایسه بین نقشهٔ «کینتیر» و نقشهٔ «دوبود» و «لایارد» بخوبی نشان میدهد که آن دونفر در زمینهٔ نقشه برداری هم تاچه اندازه متحمل زحمت شده اند.

ث. آ. دوبود، عضو سفارت روس در تهران از شاپور به جاهای مجهول مسافرت خود را آغاز کرد. در سال ۱۸۴۱ از اینجا روبرو شمال رهسپار و در شهر کوچک فهلیان به راهی رسید که در سال ۱۸۱۱ «کینتیر» و «مونتایت» از آن عبور کرده بودند. آن سمت بهبهان «دوبود» راهی را، که قبلاً شرح آن داده شده، ترک گفت و بسوی شمال و از روی کوه به مالمیرو آورد. پس از بازدیدی از شهرهای بزرگ خوزستان او مانند «راولینسن» راه مستقیم تاخرم‌آباد را انتخاب نکرد بلکه راه غربی‌تری را پیش گرفت که تاکنون هیچ اروپایی دیگر از آن عبور نکرده بود. همچنین دنبالهٔ راه انتخابی او تا بروجرد هم تازه بود.

دو منزل از شاپور گذشته در محل ورود به جلگهٔ بهرام «دوبود» نقش برجستهٔ بزرگی را کشف کرد که در صخره کنده بودند؛ این نقش یکی از پادشاهان ساسانی و درباریانش را نشان میداد و یکی از نقش‌های آن بی‌شابهت به «شاپور» نمیشد. «کامپفر» بیش از صد سال قبل راجع به این بنای یادگاری، که به «نقش بهرام» معروف است، صحبت‌هایی شنیده ولی هیچ مسافر اروپایی تاکنون به چشم خود آن را ندیده بود.

آن روسی پس از آن از مقابل خرابه‌های «نونبجان Naubendjan» عبور کرد؛ این یکی از شهرهایی است که زمانی «شاپور اول» آنرا بنا کرده و تیمور قبل از محاصرهٔ قلعه سفید در آنجا مدتی مانده بود. بعد از آن از روی سلسله کوه پستی، که در ماه ژانویه درهٔ آن از صحرای نرگس مستور است، عبور بعمل آمد. این دره معروف به «شعبوان Scha'bevan» میباشد و شعرای عرب و ایرانی، آن را یکی از بهشت‌های چهارگانهٔ روی زمین نامیده‌اند.

دو منزل بعد از بهبهان در درهٔ معروف به «تنگ سولک Tang-e-Saulek» او به پیکرها و کتیبه‌هایی برخورد که بر روی سنگی یکپارچه کنده بودند. سبک این حجاریها بکلی با آنچه که «دوبود» در سایر بناهای یادگاری ایران دیده بود تفاوت داشت.

چون در مالمیر روی خوشی به او نشان ندادند لذا فوراً از آنجا حرکت کرد تا به

۱ - تا آنجا که من میدانم اروپایی دیگری که از شاپور دیدن کرده در سال ۱۸۵۰ ر.ه. بینینگ R.H. Binning بوده است.

اصفهان مراجعت نماید ولی سختی زمستان او را مجبور کرد که به مالگیر برگردد . او در خرم آباد بقایای پل مجللی را کشف کرد که احتمالاً شاپور اول پروری رودکشگان احداث کرده بود. پس ازین راه به سرزمینی افتاد که تا امروز هم متروکترین نقاط تمام ایران بشمار میآید. «دوبود» در ماه فوریه درمیان برف عمیق به سلسله کوه بزرگی رسید، که در مغرب سراسیمبی نهاوند و بروجرد پیش آمده است.

«دوبود» در سرزمین بختیاری و در میان انزوای کوهستان به یکی از کاشفان دوران، که بعدها بواسطه کوششهایش در «نینوا» شهره آفاق گردید، یعنی «ا. ه. لایارد» مصادف گردید. این کاشف بالفطره که حس دانش پژوهی و اکتشاف را بهترین وجه با جسارت و خونسردی توأم کرده، در حالی که مکرر مورد نهب و غارت و دستبرد واقع شده بود، بالباس مبدل، که متضمن مخاطرات بسیار بود، در سال ۱۸۴۲-۱۸۴۰ در موطن بختیاریها بهرسو مسافرت میکرد، او اولین کسی است که تاریخ و زندگانی آنها را به تفصیل مجسم کرده بود. دوستی خالصی بین او و رئیس بختیاریها موسوم به «محمد تقی خان» برقرار بود بطوری که حتی در موقع بدبختی اوهم «لایارد» رشتۀ وفاداری او را پاره نکرد. بیشتر توجه او معطوف به بناهای یادگاری قدیم، و در نقاط مختلف جنوب غربی ایران راجع به این گونه بناها اطلاع بسیار داده بود. یادداشتهای او راجع به ایالت خوزستان که شامل سوزیانای قدیم و قسمتی از کوه بختیاری میباشد، تامدتی بهترین منبع راجع به این سرزمین محسوب میشود.

«لایارد» از اصفهان به کوهستان بختیاری، که در آن موقع خطرناک محسوب میشد، رو آورد و از طریق سمیرم در سمت شرق کوهستان «مونکاشت Mungocht» آن سرزمین ناشناس را میان بر کرد. «قلعه طول Qal'ah Tul» که «راولینسن» هنگام بازگشت از آن دیدن کرده، مقر خان بختیاریها بود و تامدتی نقطه اتکاء عمده «لایارد» محسوب میشد و بدین ترتیب از جهات مختلف آن سرزمین اطلاعات بدست میآورد. او در جریان اغتشاشات حاصله از جنگ، چندین بار هم فرصت یافت از سرزمین مسطح و پست خوزستان دیدن نماید و رودهای بزرگ را بوسیله کشتی ببیند.

«لایارد» اول مالگیر را مورد توجه قرار داد؛ آن جلگه پرآبی است در حوزۀ علیای کارون که اطراف آن از کوه محصور میباشد و بقایای شهر ساسانی «ایزج» (ایدج) در آن واقع است و شاید پایتخت مغروق کشور ایران قبل از پارزگاد هم آنجا بوده است. آثار باستانی بشمار مالگیر باعث شد که او این محل را از نظر باستانشناسان جالبترین موضع تمام سرزمین بختیاری قلمداد نماید. «لایارد» در تنگه های مختلف اطراف، حجارها و نقشهائی یافت که در صخره کنده بودند و بعضی از آنها بنظر او، از نظایر خود در ایران، بسیار قدیمی تر آمد. «لایارد» با وجود مخاطرات جانی از بسیاری خطوط میخی رونوشت برداشت که «ا. ه. سایس A. H. Sayce» موفق به حل آن گردید.

«لایارد» با اشکالات فراوان دوبار در سرزمین کوهستانی شمال غربی، به جلگه «سوزان»، که در سمت راست کارون واقع است، رو آورد. «راولینسن» عقیده داشت که در

زمان قدیم دوشهر بنام «سوزا» (شوش) درین مکان وجود داشته، ولی محل قدیمی ترین این دوشهر را عوضی گرفته بود. داستانهای اغراق آمیزی که اهالی راجع به بناهای یادگاری قدیم «سوزان» نقل میکردند بطور صحیح مورد تجزیه قرار گرفت^۱.

«لایارد» در ضمن مسافرتهای خود از «قلعه طول»، در سمت جنوب به «منجیق» و در سمت غرب به کوه «اسماری Asmari» هم واصل گردید؛ او باره بین بهبهان و بندر دیلم هم آشنا شد و از فلاحیه و هویزه دیدن نمود و از سرزمین بسیار ناامنی، که لرهای فیلی در آن مسکن داشتند؛ عبور کرده در امتداد حاشیۀ خارجی «پشت کوه» به سمت جنوب غربی رهسپار گردید؛ در موقع دیگر سرزمین بین شمال شوستر و رودخانه «دز Diz» مورد اکتشاف قرار گرفت؛ و بالاخره «لایارد»، که کارون را مناسبترین شریان تجارتی تشخیص داده بود، باعث شد که ستوان «سلبی» از اهواز مسافرتی از طریق رودخانه به خارج بنماید و شرح این اقدام قبلاً ذکر شده بود.

از نتایج تحقیقات «لایارد» در سرزمین پست جنوب میتوان کشف يك شهر بزرگ قدیمی را نام برد که در يك سرزمین متروک و در نزدیکی «بندقیق» در ملتقای کارون و «شتیت Schatit» و آب دز واقع است؛ این شهر متعلق به سده دورۀ بزرگ از زمان میباشد؛ یکی مربوط به ماقبل تاریخ و یکی مربوط به دورۀ ساسانیان و یکی مربوط به زمان اعراب.

۱ - تقریباً صد سال بعد از «لایارد» «آ. شتاین A. Stein» دریافت که با وجود کوششهای مکرر، این سرزمین باز هم تاچه اندازه از نظر باستان شناسان مورد توجه میباشد.

بلوچستان، یعنی سرزمین باریکی که در جنوب ایران بین صحرای کبیر در شمال و دریا در جنوب واقع است، دروازه طبیعی برای فتح هندوستان محسوب می‌شد. در زمان ما قبل تاریخ درین جا يك نژاد «دراویدی» (قوم آسیائی بین هندوآنام که اثری از نژاد سیاه داخل

→ ر. لیچ R. Leech «نماینده بریتانیا در کلات» او را برای بدست آوردن اطلاعات جدید از مکران و سرزمین عقب آن اعزام داشته بود. «عبدالنبی» در سال ۱۸۳۸ از طریق کوهک و اردبیل و بلوچستان شد، این همان راهی است که نجفعلیخان، که یکنفر ایرانی و داخل در خدمت انگلیسها بود ۲۷ سال قبل آن را بی‌موده بود. بین دهق و دیزک خط‌سیر «پوتینگر» را بریده و سرزمین مجهول را دور زده به «جالق Djaiq» واصل گردید. در ۳۰ نوامبر در میان برف به‌دهکده «ناهو Nahu» که در سمت مغرب «جالق» واقع است، وارد گردید. عبدالنبی در زیر راه شرقی غربی بمپور راه‌ها کرده در دنیال دره‌ای که به «پس کوه Paskuh» میرفت به «گواش Gwasch» (خواش Khwasch) که محل عمده «سرب Sarhad» (سرحد) میباشد، رو آورد. در پسکوه عبدالنبی متوجه شد که اهالی شیاعی به بلوچها نداشتند، آنها اظهار میداشتند که اصلشان از شیراز است. «سایکس Sykes» که در سال ۱۸۹۳ از پسکوه عبور کرده، خبر داده بود که در بین اهالی عنصر سیاه شدیداً بظنر می‌آید. عبدالنبی اول شاهد عینی بود که از سرزمین کوهستانی «سرحد» در عصر حاضر مغرب‌زمین را مطلع ساخت. او از مرتفعترین کوه بلوچستان ایران یعنی کوه دپتان (کوه تفتان) اطلاع حاصل کرد و با داستانهای عجیبی بر آن پیرایه بست. شهرت داشت که سنگی با کتیبه‌های عجیب در بالای آن یافت شده و این اولین علامتی بود برای بناهای یادگاری دیگر که بعدها مخصوصاً در سالهای (۱۹۲۱ و ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸) توسط «سکرین Skrine» کشف شد و حاکی از یک تمدن قدیمی در دره‌های مرتفع اطراف «تفتان» بود. آن افغانی در «اپتار Aptar» مجدداً با قطعه‌ای را که «پوتینگر» از آن به بمپور رهسپار شده بود مصادف شد، در آنجا اهالی از «گوراند صاحب» (سروان گران) صحبت و حکایت میکردند که سالها پس از رفتن او هم تاجه اندازه از تصرف سرزمین خود توسط لشکرهای خارجی اندیشناک بودند، نقشه عبدالنبی برای مسافرت به هودیان بواسطه محبوس شدن عقیم ماند. تا آنجا که من اطلاع دارم اولین دفعه ایست که نام این سرزمین که تاسفر سوم «گابریل» (۱۹۳۷) هم کشف نشده مانده بمیان آمد، آن افغانی آن را «اودسان Eodefan» نامیده و خب داده بود که شاهزادگان آن با «ناروی Naru-i-Balocen» و فرمانروایان بمپور خویشاوندی داشته‌اند. هودیان خراج‌گذار نرماشیر بوده و اهالی آن گویا نه بلوچ و نه ایرانی بوده‌اند. پس از یک انقطاع در دفتر چه خاطرات او عبدالنبی را مجدداً در «رامشک Romischk» واقع در حاشیه جنوبی «جزموریان» می‌بینیم، و احتمال دارد که از رود پار می‌آمده است. در آن زمان رامشک تابع بشاگرد بود و از این سرزمین هم اولین اخبار تازه بوسیله افغانها بدست آمده است. عبدالنبی در دنباله مسافرت خود از طریق «پونوچ Punoeh» (فانوچ) که قلعه معتبری است و تاحال از آن ذکر نشده پنج روزه از «موتورآباد» (مهرآباد) و دره «سیریر Seereech» (ساداتیج Sad'ic) به ساحل مکران آمد. او از «گه» و «قصر قند» هم دیدن کرد، این دو محلی است که سابقاً «گران» از آن عبور کرده و پس از سرکشی مجدد به ساحل از راه تازه‌ای که از «بافتان» و «پیشین» میکندش آن سرزمین عداوت پیشه را ترک کرده بود. تاکنون هیچکس در بلوچستان ایران تا این اندازه با دست پر مانند عبدالنبی مسافرت نکرده بود. او قدم بقدم در اراضی آباد عبور کرده بود، و اگر مسافرتش منتج به نتیجه کامل نشده باشد باید آن را مربوط به این دانست که آن افغانی برای مسافرت‌های اکتشافی تعلیم نیافته و هیچگونه یادداشتی نکرده بود که بتوان آن را پایه برای طرح يك نقشه جدید قرار داد.

فصل بیستم

مأموریت‌های «گلدسمید Goldsmid»

و اولین تحقیقات در باره زمین‌شناسی ایران

در نیمه دوم قرن ۱۹ سرحدات شرقی ایران فقط بطور تقریب برآورد شده یا اصلاً تعیین نگردیده بود ولی در سمت شمال این موضوع از همه جا روشن تر بود. پس از تجزیه سرزمین هرات از خراسان درین جا کم و بیش يك سرحد رسمی وجود داشت که فقط بطور اتفاق در بعضی نقاط آن بهانه برای منازعه پیدا میشد.

ولی مناسبات در سیستان، یعنی سرحد جنوبی، طور دیگر بود. این سرزمین در طی تاریخ مداماً مالک خود را عوض کرده بود. معاهده صلح پاریس که پس از حمله ایران به هرات در سال ۱۸۵۷ بسته شد و بر طبق آن ایران از هر گونه مداخله در افغانستان صرف نظر میکرد، نتوانست باعث تسکین و رضایت بشود. بریتانیای کبیر مدتی بهمین اکتفا کرده بود که در مقابل نقض مواد معاهده فقط اعتراض نماید ولی بالاخره وقتی جنگ بین ایران و افغانستان را نزدیک دید، يك پیشنهاد قطعی عرضه نمود.

در همین زمان در بلوچستان ایران هم وضعیت نامرتبی حکمفرما بود و بالاخره بریتانیای کبیر و ایران برای ترتیبات مرزی در مقابل حکومت‌های «کلات» متحد شدند و این قراردادها بایستی با اردو کشی سیستان مرتبط میشد. در سال ۱۸۷۰ سرتیب «ف. ج. گلدسمید» برای حل کشمکشهای سرحدی به نمایندگی بریتانیا تعیین گردید و اردو کشی‌هایی که از این به بعد پیش آمد کم کم بسیاری به پیشرفت جغرافیا نمود.

«ف. ج. گلدسمید» در موقعی که مأمور تنظیم امور سرحدی بلوچستان و سیستان شد، تازه کار نبود. او در سال ۱۸۶۱ مأمور شده بود تحقیقاتی راجع به امکان برقراری يك ارتباط تلگرافی در تمام طول صحرای مکران بنماید و تحقیقات او درین زمینه او را اولین خبره نشان داد.

۱ - تا آنجا که من میدانم از زمان «گران» و «پوتینگر» به این طرف فقط يك مسافر به بلوچستان ایران وارد شده بود. او یکنفر افغانی خردمند بنام «حاجی عبدالنبی» بود که -

خونشان میباشد) مسکن داشت که شاید بوسیله مهاجران شبه «سامی» (Semite) و اهل بین النهرین رانده شده و در موقع مهاجرت به هند عده کثیری را درین محل جا گذاشته بودند. تقریباً هزار سال بعد از اسکندر عربها پیدا شدند. آنها جاده‌ها و مجاری آب ساختند ولی عملیاتشان ازین رفت و جمعیشان به چندین طایفه بلوچی مبدل گردید که حتی يك كلمه عربی هم دیگر نمی‌فهمند. پس از آنکه راه دریائی هند کشف شد این سرزمین بکلی در بوته فراموشی افتاد و در ایامی که «گلدسمید» و اتباعش به آنجا وارد شدند مانند دورترین جنگلهای دست نخورده آفریقا، سرزمینهای بزرگی درین جا یافت میشد که بر همه کس مجهول بود.

موقعی که «گلدسمید» سفر اول خود را به بلوچستان ایران آغاز کرد فقط از کراچی تا گوادر پیش رفت و از آنجا بالا جبار مراجعت نمود.

او در سال ۱۸۶۶ هجری در ابتدا به جنوب شرقی ایران آمد منتها این دفعه از تهران به قصد چاه بهار واقع در حاشیه مکران حرکت کرد. در بم اواز رفیق خود «موردخ سمیت Murdoch Smith» که با اتفاق «ج. او. باتمان جامپن J. u. Bateman Champain» و «و. و. ه. پرسون W. H. Pierson» و امثالهم در ابتداء سال ششم بنا بر مقتضیات در عملیات تکمیلی راجع به خبر رسانی در سراسر خاک ایران سهم بود، جدا گردید. «سمیت» از طریق تنگه «بخری Bakri» و جیرفت بطرف بندر عباس مسافرت کرد، و «گلدسمید» به تنهایی راه خود را بسمت بمپور و از طریق «فانوج Fanuc» به چاه بهار ادامه داد.

«گلدسمید» تا «سرناران Sar Naran» واقع در مرز هودیان راه «چاه قنبر» و «قیران ریگ Giran Rig» را، که ۷۱ سال بعد «گابریل» به جزء شرح داده، دنبال کرد. پس از آن «گلدسمید» بچابو حوضچه «جزموریان» رو آورد، و اولین اروپائی بود که در موقع راه پیمائی از طریق «کالانزاب Kalanzab» به بمپور و فانوج، از مساحت شرقی این قسمت اطلاع حاصل کرد.

پس از آن، راه از اراضی آباد عبور کرد. از طریق تنگه «فانوج» که بدون درخت بوده و دیوارها تقریباً عمودی دارد به «بینت Bint» میرسید، که کمی قبل مرض مسری طاعون در آنجا بروز کرده بود. این نقطه که در نزدیکی «گه» و «قصر قند» واقع میباشد سومین شهر کوچک بلوچستان ایران است؛ جمعیت آن تقریباً بالغ بر ۲۰۰۰ نفر و از ساحل و «گه» و «قصر قند» کم و بیش يك اندازه فاصله دارد و «گران» و «عبدالنبی» قبلا از آن دیدن کرده بودند. «گلدسمید» خط سیر این دونفر را قطع کرده از جنوب شرقی به چاه بهار رو آورد.

موقعی که چهار سال بعد «گلدسمید» برای بررسی موضوعات سرحدی بلوچستان بعنوان حکم به مکران اعزام گردید، همان راهی را که در سفر اخیر خود از اصفهان تا بمپور پیش گرفته بود، انتخاب کرد منتها این دفعه بمعیت «اوآن سمیس Auan Smith» حرکت کرد. در بمپور بزودی معلوم شد که کار عمده‌ای از پیش نخواهد رفت زیرا از هر سو برای هیئت اعزامی اشکالات و موانع تراشیده میشد. در نتیجه آن‌ها از طریق «سرباز» و «پیشین»

به «گوادر» واقع در ساحل، بازگشتند.

با وجود ماه فوریه، روزها گرمای سوزانی حکمفرما بود و این راه تازه در امتداد رود بمپور به «پهر Pahr» (فهرج، ایرانشهر) و پس از آن به سمت جنوب شرقی میرفت. در تنگه «کولانی Kulani» از سطح آب‌های «جزموریان» رودهایی که به دریا میریزند عبور بعمل آمد و بعداً داخل دره رود «سرباز» شدند.

بعد از «سرباز»، که تقریباً دارای ۶۰ کلبه و يك قلعه گلی میباشد و اهالی آن به کشت خرما و برنج و توتون اشتغال داشتند، سرزمین‌های بسیار آبدی بچشم می‌خورد. مزارعی که تا «دپ خور Diphkor» (دپ خاور Dap-Khaur) از یکدیگر فاصله پیدا نمی‌کرد، بر بالای سکوه‌های مصنوعی در سواحل رودخانه ایجاد شده و بوسیله نهرها آبیاری میشدند. درخت انبه و مرکبات و توت از اندازه خارج بود. هر دهی به دهکده دیگر اتصال داشت. آنطرف «دپ خاور» زمین مسطح تر میشد. بعد از «راسک Rask» انسان به جلگه پهناوری میرسید که از قرار معلوم تا «سیند Sindh» امتداد داشت.

«گلدسمید» از گوادر و طریق بوشهر به تهران رهسپار شد و در آنجا دستور طرح تعیین حدودی را صادر کرد که به نتایج اکتشافات شخصی خود او و نقشه‌ای که درین ضمن «لوت» راجع به مناطق مورد منازعه سرحدی بانام رسانیده، مبتنی بود؛ و پس از آن به محل موضوع سیستم پرداخت.

ولی برای اینکه نقشه «لوت» را، که بیشتر مربوط به سمت کلات بود، در قسمت ایران هم تکمیل نماید «گلدسمید» قبل از مسافرت به سیستم موقوف به اعزام «او. ب. سنت جان O. B. st. John» گردید که در سال ۱۸۷۲ با اتفاق «و. ت. بلانفورد W. T. Blanford» زمین شناس، از گوادر بر سرزمین‌های غالباً ناشناسی، که تا امروز هم پای احدی به آن نرسیده، مسافرت بسیار موفقیت آمیزی انجام داد. هیئت اعزامی در نزدیکی مرز شرقی بلوچستان ایران ابتدا از طریق «جالق Djalg» و بعد از طریق بمپور بسمت غرب و دو به کرمان حرکت کرد.

هدف اولین قسمت مسافرت این بود که حتی المقدور از مناطق بلافضل سرحد دیدن نمایند، اول منزل بزرگ عبارت بود از مهاجر نشین «باهو کلات» واقع در قسمت سفالی رود سرباز یا «دشتیاری» که تا کنون پای اروپائیها به آن نرسیده بود. در «پیشین» خط سیر سال گذشته هیئت «گلدسمید» را قطع و به منطقه «مند Mand» در سمت مشرق پیچیدند. در قسمت شمال مناطق غیر مکشوف «ایرافشان» و «مورتی» (بام پشت) واقع بود از

۲- «گلدسمید» پس از آنکه دیدشخصاً برایش میسر نیست سرزمینی را که تعیین سرحدات آن را در نظر داشت دقیقتر کشف نماید «ت. ب. لوت C. B. Lovett» را برای انجام این تکلیف اعزام داشت. «لوت» با اتفاق «ا. ث. روس E. C. Ross» که بعداً نماینده سیاسی کنار خلیج شد از راه گوادر و قصر قند و «چامپ Camp» تا بمپور با استقبال «گلدسمید» آمد، قسمتی ازین راه با راهی که «گران» پیچوده منطبق بود. مراجعت به سرحد و «پیشین» از همان راه «گلدسمید» انجام شد. مسافرت‌های دیگر «لوت» در خارج از مرز ایران قرار داشت.

این پس با کمی انحراف در امتداد جریان «نی هینگ Nihing» از سرزمینهای غیر مسکون تا «گیشتاگان Gischtagan» پیش میرفتند. هیئت اعزامی در اثر رفتار خصمانه و خوی غارتگر بلوچها باردیگر بهمان وضعیتی دچار شده که «گابریل» و خانمش بیش از نیم قرن بعد، کمی سمت غرب، در «بشاگرد» بدان دچار شده بودند. از گیشتاگان رو به شمال به گردنه «هندوان» رو آورده و از خط فاصل بین اقیانوس و خشکی عبور نمودند. از فراز گردنه سمت شمال تا آنجا که چشم کار میکرد دره «کوهک» و رود «مشکل Mashkel» پیدا بود، و اشتباه «پوتینگر» آشکار شد زیرا بقعده او رودخانه سمت جنوب جاری بود و شاید مخرجی هم به سمت دریا پیدا میکرد.

از آبادی «اسندق» واقع در دره مشکل، که با ساروج و سنگ ساخته شده و اول مهاجر نشین محکم محسوب میشود، گذشته و پس از آنکه «جان» و «بلانفورد» سه هفته قبل «مند» را ترک کرده بودند، از گردنه «بنسار Bansar» رو به شمال به دره «کالاگان Kalagan» رهسپار شدند؛ و این جا دوست داشتنی ترین منطقه ای بود که تا حال مسافران در بلوچستان دیده بودند. پس از آن به «جالق»، که عبارت از یک عده دهات کوچک است، رسیدند؛ و این اولین دفعه ای بود که پای اروپائیا به آنجا میرسید. چنین کشف شد که «جالق» در نقشه هایی که تا حال ترسیم شده تقریباً یک درجه تمام بیشتر به سمت شمال جلو برده شده بود.

آنها سعی کردند از «جالق» به «سرحد» داخل شوند ولی این عمل از طرف اهالی غیر ممکن اعلام شد و لذا هیئت به سمت «دیزک» رو آورد. پس از آن رد «پوتینگر» را از طریق «مگس Magas» (قلعه زابل) و بمپور و راهی که «گلدسمید» در سال ۱۸۶۶ به تنهایی و چهار سال بعد با تفاق «اسمیس» پیموده بود در سمت غربی هودیان به جانب نرماشیرو کرمان در پیش گرفتند. «جان» و «بلانفورد» از کرمان از طریق «سعیدآباد Saiyadabad» و نیز به شیراز مسافرت کردند. آنها با کمال میل حاضر بودند راه شمالی تر را، که «پوتینگر» طی کرده بود، از طریق «شهر بابک» در پیش گیرند ولی برای پیمودن این قسمت از راه نتوانستند یک نفر را همراهی پیدا کنند زیرا خطر راهزن در پیش بود. علاوه بر آن قحطی و ناامنی هم راه جنوبی را سخت تهدید میکرد. این مسافران، که فقط یادداشت های مختصر «پوتینگر» و مختصر تر «ج بیون» را در اختیار داشتند، نمیتوانستند ارتباط این ارتفاعات سمت غرب شیب «سعیدآباد» را با کوهستانی که باره اصفهان تا شیراز تماس پیدا میکند، در نظر مجسم سازند. همچنین راجع به انشعابات کوهستان سمت لارستان هم هیچ اطلاعی نداشتند. «ت. ب. لوت» که چند ماه قبل از «جان» و «بلانفورد» بطریق معکوس از شیراز در امتداد دریاچه نیز از راه سعیدآباد به بم رفته، پستی و بلندی آن سرزمین را

۱ - تا آنجا که مؤلف این کتاب میدان از آن سپس فقط «گاستایگر» و «ساردونی» و «سایکس» راجع به این واحه مشاهدات عینی خود را شرح داده اند، همچنین نقشه برداران انگلیس و هند هم ملاحظاً مکرراً از «جالق» دیدن کرده اند.

۲ - تا حال راه بین «سرحد» و «جالق» را تنها اروپائیا که طی کرده «گاستایگر» بوده است.

بهرتر درک کرده بود.

قبل از آنکه «او. سنت جان» و «و. ت. بلانفورد» شروع به مسافرت بکنند، «گلدسمید» مجدداً در جنوب ایران از راه بم به سیستان (زابلستان) مشغول سفر و بازم در معیت «اسمیس» بندرعباس را مبدأ مسافرت خود قرار داده بود.

این بندر بکلی تنزل کرده و اهالی آن در اثر طاعون متفرق شده بودند. معذک چهار نفر اروپائی درین شهر کوچک زندگی میکردند، آنها عبارت بودند از دو انگلیسی مستخدم شرکت کشتی رانی و یک پزشک ایتالیائی و یک عکاس اطریشی. موقع عید میلاد مسیح در سال ۱۸۷۱ هیئت شروع کرد به حرکت و از طریق «شمیل Schamil» به سمت کوه رو آورد. هیئت از سمت جنوب از فراز گردنه پر شیب «شورا» به منطقه «رودان»، که در ارتفاع بیشتری واقع بود، رو آورد؛ شش سال قبل از این «موردوخ سمیس» و «۲۰ سال پیش «کیت ابوت»، که راجع به مسافرت آنها بعداً بحث خواهد شد، از اینجا عبور کرده بودند.

قسمت عمده دنباله راه «گلدسمید» با خط سیر «آبوت» و «اسمیس» منطبق بود. در «کاهنوج» (خانو) به خاک رودبار رسیدند؛ این منطقه ایست که از کرمان تقریباً بطور کامل مستقل میباشد و بنا بر روایت سلسله شاهزادگان آن متجاوز از ۴۰۰ سال میشود که درین جا حکومت میکردند. همه جا برده فراوان و «کاهنوج» تقریباً بطور کلی مسکن بردگان بود. بطوری که قبلاً «آبوت» اظهار داشته بود بسیاری از آنها دارای موی مجعد و پوست تیره رنگ بودند. اعضاء خانواده سلطنتی بطور کلی معتاد بصراف الکل مفرط بودند و این مطلب یعنی اعتیاد به الکل را «گابریل» هم در سال ۱۹۲۸ در موقع بازدید رودبار خاطر نشان کرده بود. در راه جیرفت در شمال «سوران» از رود هلیل گذشتند. «گامادی» معروف «مار کوپولو» در سمت چپ قرار گرفت. گردنه «ده بکر» در ابتداء ژانویه از برف ضخیمی مستور بود.

راجع به راه «گلدسمید» از طریق صحرای بم به نصرت آباد (سی پیه) در فصل آینه مفضلت صحبت خواهد شد. از نصرت آباد تا سه کوهه واقع در سیستان (زابلستان) از شمال جاده اتومبیل رو فعلی عبور کردند.

کمتر نقطه ای از مناطق روی زمین مانند زابلستان (سیستان) تا این اندازه برای کاشفان تولید معما کرده است؛ این سرزمین عجایب مانند مصر آبش از بارانهای محلی تأمین نمیشود بلکه از باران و برف کوهستانهای بسیار دور دست فراهم میگردد دریاچه پست هامون، که قسمتی از این سرزمین مسطح را اشغال کرده، دائماً حدود خود را تغییر میدهد و این تغییر در نتیجه تراکم آبهای زیادی رودخانه ها و مخصوصاً هلمند حاصل میشود که در تمام دوره تاریخ زابلستان باعث بوجود آمدن و از بین رفتن آبادیها و مساکن انسانی شده و تازه واردین همیشه نسبت به متقدمان در جای دیگر این سرزمین فرو آمدند.

مغرب زمین تا اواخر قرن ۱۹ از سیستان تنها بوسیله بومیها اطلاعاتی در دست داشت. از اروپائیا فقط «کریستی» و «م. الفینستون M. Elphinstone» آنهم از طریق مسموعات، راجع به این سرزمین محصور اخباری شنیده و داده بودند. تمام اظهارات مربوط به آنجا